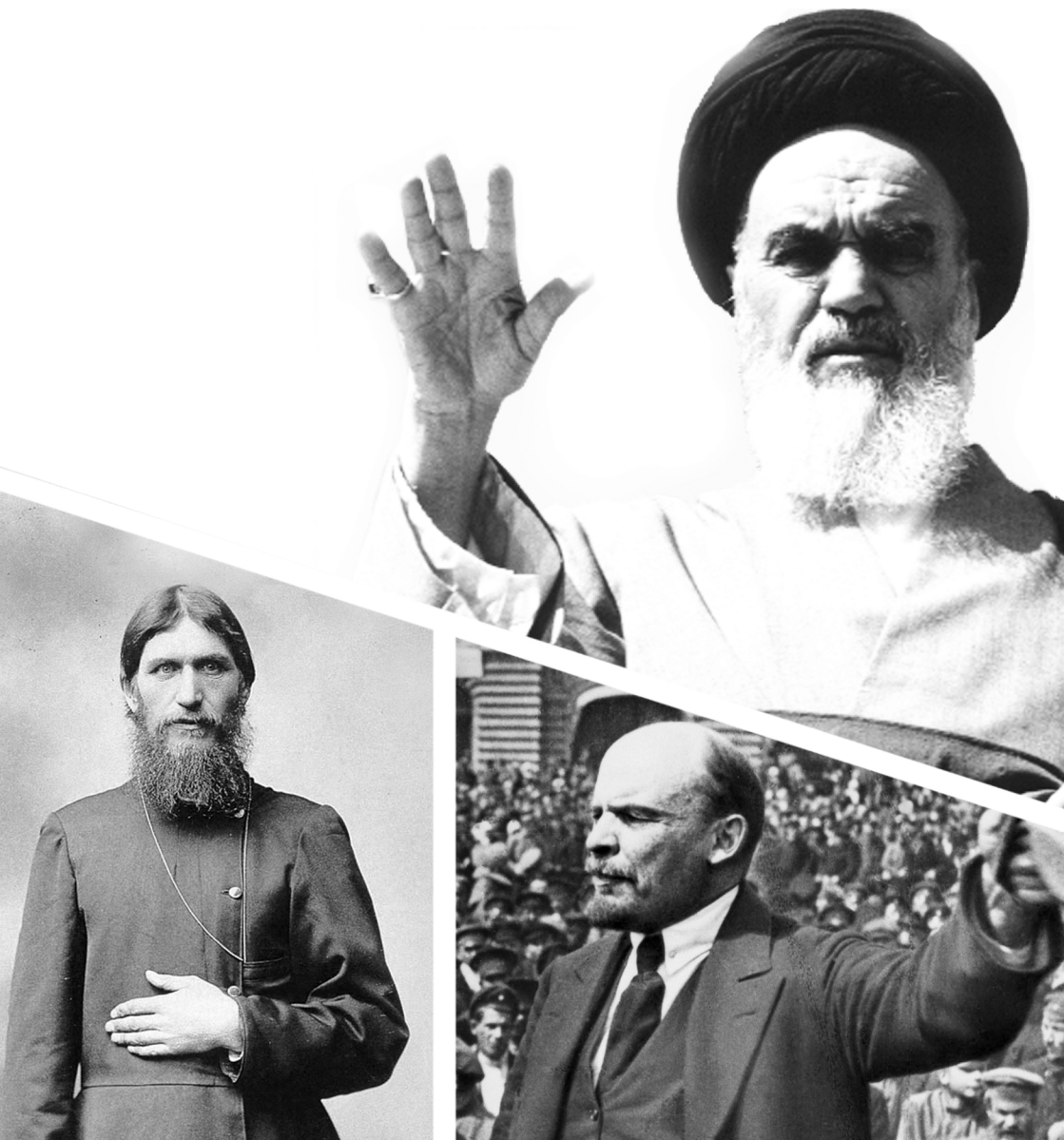


# سه انقلاب بزرگ تاریخ ۲

بررسی انقلاب های روسیه، فرانسه و ایران

شرایط سیاسی - اجتماعی و بین المللی سه انقلاب



## ۳ اوضاع سیاسی - اجتماعی قبل از انقلاب

### گفتار اول - بررسی قدرت سیاسی

در تعریف قدرت سیاسی، به نظام سیاسی حاکم اشاره شد که ابزار مادی قدرت را در اختیار دارد. منظور از ابزار مادی قدرت، عوامل غیر معنوی است که نظام سیاسی با تکیه بر آنها می تواند در شرایط عدم اتکابه گروه های اجتماعی در مقابل فشارهای آنان مقاومت کند و این گروه ها را آرام یا سرکوب نماید و سرانجام بر آنها فایق آید. اغلب قدرت های سیاسی حاکم بر جوامع بشری در طول تاریخ و در زمان معاصر با تسلط و تکیه بر ابزار مادی قدرت و بدون احساس نیاز به حمایت گروه های اجتماعی توانسته اند بر مسند قدرت باقی بمانند و برخلاف نامقبولی اجتماعی دوام بیاورند.

مهم ترین عوامل مادی قدرت را می توان در چهار دسته مشخص و مرتبط به هم بررسی کرد: شرایط اقتصادی، قدرت نظامی، حمایت بین المللی و مدیریت سیاسی. بنابراین در مطالعه تطبیقی، بررسی و مقایسه توانایی های قدرت سیاسی رژیم های پیشین در سه انقلاب مورد نظر ضرورتی اساسی دارد و به ما کمک خواهد کرد که میزان قدرت نیروهای انقلابی را در واژگونی نظام مطرود ارزیابی کنیم.

### ۳ الف) شرایطی اقتصادی

در بررسی شرایط اقتصادی و تاثیر آن در بروز انقلاب ها به این عامل توجه چندانی نمی شود. بلکه توانایی های اقتصادی است که به قدرت سیاسی این امکان را می دهد که نه تنها از فشار اقتصادی جامعه بکاهد بلکه بتواند آنچه برای تقویت هر چه بیشتر نظام ضرورت دارد به خدمت گیرد. افزایش نقدینگی در خزانه دولت و رونق اقتصادی و کشاورزی بی شک به قدرت سیاسی امکان می دهد که از مالیات و سایر درآمدهای جنبی بهره برد و از این سورکود اقتصادی و به تبع آن کاهش درآمدها و افزایش بدهی های دولت نیز می تواند موجبات ضعف قدرت سیاسی را فراهم کند و متقابلاً بر فشار اجتماعی به نظام سیاسی بیافزاید.

#### ۱. فرانسه

این کشور از پنجاه سال قبل از انقلاب ۱۷۸۹ درگیر مشکلات و بحران های مالی و اقتصادی فراوانی بود که روز به روز بر دامنه و وخامت آن افزوده می شد. خزانه تهی هزینه های سرسام آور، جنگ های پی در پی، مخارج گزاف دربار، قحطی و کمبود غلات در این دوران به اوج خود رسیده بود. آن گونه که قدرت سیاسی از حل آنها کاملاً عاجز شده و ناتوانی خود را با اعلام ورشکستگی دولت، رسماً اعلام کرده بود. همه پژوهشگران تاریخ فرانسه معترف اند که یکی از

عوامل اصلی سقوط رژیم سلطنتی بوربون ها ناشی از ورشگستگی مالی دولت فرانسه بوده است. البته وضع مالی در تمام طول قرن هیجدهم نامتعادل و دچار مشکل بسیار بود. در روز مرگ لویی چهاردهم (۱۷۱۵) موجودی ذخایر سلطنتی هشتصد هزار لیره بود، ولی بدهی دولت بیشتر از سه میلیارد لیره برآورد می شد که این مقدار معادل قرضی است که دولت فرانسه در سال ۱۹۱۴ داشت.

عایدات دولت، سالیانه ۷۵ میلیون لیره بود که حتی برای پرداخت بهره وام ها کفایت نمی کرد. کسر بودجه سالیانه نیز معادل میزان مخارج آن بود چرا که درآمد هر سال را پیش تر خرج کرده بودند. در آن زمان فردی به نام لاس که اسکاتلندی بود مامور گردید برای حل مشکلات مالی چاره ای بیندیشد. او در صدد ایجاد سیستم بانکی نشر اسکناس بود و توانست به طور موقت و محدود مسائل مالی دولت را حل کند ولی در سال ۱۷۱۹ قیمت سهام شرکت هایی که لاس ایجاد کرده بود سقوط نمود و بدین ترتیب اقدامات او به شکست انجامید.

در قرن هیجدهم دولت فرانسه همواره با کسر بودجه سالیانه روبه رو بود و از سویی جنگ های لویی پانزدهم و در نتیجه افزایش هزینه های دولت و انعطاف ناپذیری در افزایش درآمد دولت نیز این مشکل را استمرار بخشیده بود. افزایش هزینه های اداری موجب افزایش پیوسته قیمت ها تا سال ۱۷۳۳ بود ولی کسر بودجه عمدتاً به جنگ های پادشاهی فرانسه مربوط می شد. از سال ۱۷۳۳ تا ۱۷۸۳ در طول پنجاه سال فرانسه در چهار جنگ عمده خارجی شرکت داشت که به جنگ های هفت ساله معروف اند.

جنگ هفت ساله ۱۷۶۳ - ۱۷۵۶ با وسعتی جهانی بر سر مستعمرات نیروی دریایی بود که در آن فرانسه افزون بر تامین نیروهای خود به متحد دیگرش اتریش نیز کمک های بسیاری می کرد. شرکت فرانسه در جنگ های استقلال آمریکا نیز گرچه محدود بود به دلیل کمک های مالی دریایی آثار و نتایج مصیبت باری برای فرانسه به بار آورد.

در اوت ۱۷۷۴ تورگو، وزیر دارایی به لویی اخطار کرد که شلیک اولین گلوله، کشور را به پرتگاه ورشکستگی خواهد کشاند و همین گونه نیز شد. هزینه واقعی این جنگ بین نود تا صد میلیون لیره برآورد شد که خود نمایانگر خالی کردن خزانه مالی فرانسه بود.

مشکل کسری بودجه با مطرح شدن چگونگی تامین مالی جنگ، پیچیده نیز می شد. نگر از اکتبر ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۱ مسئول امور مالی دولت فرانسه بود. وی بانکداری سوئیسی بود که عقاید اغراق آمیزی در استفاده از قدرت اعتبار داشت. او پیشنهاد کرد هزینه های مربوط به جنگ از طریق استقراض تامین شود. نگر این گونه استدلال می کرد که پرداخت مالیات در وضعیت فعلی مقدور نیست ولی با افزایش جمعیت در آینده امکان بازپرداخت استقراض فراهم می شود و بدین رو بر بودجه دولت فشار چندانی نخواهد آورد. بدین منظور وی نرخ بهره را از ۵/۸ تا ۱۰ درصد شناور کرد و برای تشویق وام دهندگان نیز ترازنامه ای منتشر نمود که نشان دهنده درآمد اضافی بر هزینه ها باشد در حالی که واقعیت، همان کسری موازنه پرداخت ها تا ۲۱۳ میلیون لیره بود.

مشکل حاد مالی فرانسه پس از جنگ استقلال آمریکا هرگز مورد توجه قرار نگرفت و نگر نیز مانع از این شد که آثار مالی بعد از جنگ آشکار شود.

آثار مالی جنگ های فرانسه می تواند با توجه به این حقیقت مورد قضاوت قرار گیرد که سال ۱۷۸۸ در زمانی که کل هزینه های دولت زیر ۶۳۰ میلیون لیره و بهره وام های دولت رقمی معادل ۳۱۸ میلیون لیره (۵۰ درصد کل درآمد کشور) بود هزینه های جنگ همان سال معادل ۱۶۵ میلیون لیره بوده است. بنابراین در سال آخر رژیم بوربون ها حدود سه چهارم هزینه های دولت برای مخارج جنگی و پرداخت بهره وام های کشور که ناشی از هزینه های قبلی بود تخصیص داده شد.

آشفته گی اوضاع مالی فرانسه که میراث لویی چهاردهم و پانزدهم بود به حدی رسید که حل مشکلات آن محال می نمود.

کسر بودجه دولت در سال های آخر حکومت بوربون ها به ۳۳۵ میلیون لیره می رسید و در چنین شرایطی بود که آبه تری تنهاراه هایی کشور را در اعلام ورشکستگی می دانست. تورگو، وزیر دارایی وقت نیز سعی کرد لزوم صرفه جویی را به لویی شانزدهم خاطرنشان کند و از هزینه های دربار و مستمری ها به میزان ۲۴ میلیون لیره بکاهد. گفتنی است از این مبلغ ده میلیون لیره آن از حذف مخارج در خانه شاه و ارتش مخصوص او به دست آمد.

از دیگر آفات مالی صرف هزینه های هنگفت برای ساخت و سازهای غیر ضروری بود. در طی ۳۶ سال ۳۵۰ میلیون لیره صرف ساختن قصرها و جنبش های باشکوه و مواجب درباریان شد. این مبلغ با آنچه در سه جنگ بزرگ خارجی خرج شد، دستگاه مالی کشور را به سرعت دچار اختلال و فلاکت کامل کرد.

لاس بعد از شکست در اصلاح دستگاه مالی کوشید تا از افزایش روز افزون وام ها جلوگیری کند. از این رو برای همه طبقات مالیاتی وضع کرد اما با اعتراض اشراف و روحانیون روبه رو شود و بی نتیجه ماند.

در سال ۱۷۸۸ اوضاع مالی کشور فرانسه به گونه ای بود که برای تمام سال ۵۳۰ میلیون لیره مخارج پیش بینی می شد در حالی که کل عواید کشور ۴۷۵ میلیون لیره و از سویی بهره وام های دولت در آن سال ۲۰۶ میلیون لیره یعنی تقریباً معادل نصف کل عایدات کشور بود. این در حالی بود که در آن زمان در خزانه دولت بیش از بیست هزار لیره وجه نقد نبود و چون توسل به اشراف و روحانیون برای دریافت وام نتیجه ای نداشت و هیچ کس حاضر به مساعدت نشد در ۱۶ اوت همان سال ورشکستگی دولت اعلام گردید.

جامعه فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت و به سه طبقه تفسیر می شد. دو طبقه ممتاز، یعنی روحانیون و نجبا و یک طبقه غیر ممتاز که رعایا بودند. همه سنگینی مالیات بر دوش طبقه سوم بود. در دوره لویی پانزدهم تغییری در این طبقه بندی رخ نداد. تنها بعد از تلاش های لاس در اصلاح امور مالی صنف جدیدی روی کار آمد که آنان را باید «ارباب مالیات»

با «مستوفان» نامید. این صنف از تحصیل داران بزرگ مالیات غیر مستقیم، مستاجران جزء و کل مالیات های مختلف و صرافان تشکیل می شد.

دهقانان وضعی اسفناک داشتند و در خانه های ابتدایی و کثیف زندگی می کردند. چنان که سیاحی انگلیسی به نام آرتور یانگ یک سال قبل از انقلاب آنها را مزبله متحرک نام نهاد. از ۱۷۳۲ تا ۱۷۶۵ نه مرتبه قحطی آمد. به گفته دارژان سون در ایالت های سن و شارتر و اورلئان مردم قوتشان گیاه بود و مثل مگس گروه گروه می مردند.

فقر عمومی در شهر پاریس نیز بسیار گسترده شده بود. از ۶۵۰ هزار نفر اهالی این شهر ۱۲۰ هزار نفر فقیر بودند که خود هسته مهم شورش را تشکیل دادند. در بهار ۱۷۷۵ که قیمت نان افزایش یافت مردم دست به شورش زدند. از اول تا چهارم ماه می دسته های منظم در سرزمین های اطراف پاریس و ورسای و سرانجام در خود پایتخت، مغازه های نانوايي را غرات کردند. این نهضت به نام «جنگ آرد» مشهور شد. زمستان سرد سال های بعدی در ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ پیامدهای سخت تری برای مردم فقیر به بار آورد و کمبود نان از معضلات مهم آن سال بود.

با توجه به آنچه گفته شد می توان دریافت که جامعه فرانسه از نظر اقتصادی در شرایط کاملا بحرانی بوده است. بدین ترتیب بدهی های کلان، درآمد کم، قحطی و گرسنگی مردم، موجبات تضعیف قدرت سیاسی را فراهم آورد و طبیعی بود که شورش و هیجان عمومی را در جامعه قبل از انقلاب به اوج خود برساند.

## ۲. روسیه

اقتصاد این کشور در اوایل قرن بیستم وضع نامطلوبی داشت و دو جنگ خارجی نیز که در این دوره اتفاق افتاد بر مشکلات و نابسامانی های اقتصادی شدت بخشید. رکود اقتصادی که تا سال ۱۹۰۹ ادامه داشت، شرایط ناگواری برای کارکنان و دهقانان ایجاد کرده بود و بیکاری را سخت دامن می زد. از سویی دیگر، شرایط کار و میزان درآمد نیز وضع این دو طبقه را طاقت فرسا و تحمل ناپذیر ساخته بود. اعتصابات کارگران در این دوران عمدتاً ماهیت اقتصادی داشت و هر لحظه بر تعداد آن و بر شمار شرکت کنندگان آن افزوده می شد. در پاییز ۱۹۱۶ بیش از یک میلیون کارگر در اعتصاب شرکت کردند که خواسته همه آنها اقتصادی بود.

دوره شکوفایی صنعتی روسیه از سال ۱۹۱۰ به بعد آغاز شد که موجب تحول در نظام اقتصادی و اجتماعی این کشور شد. کولاک ها که صاحبان زمین های زراعی بودند در روستاها نیرومند می شدند و به ابزار مجهزتری برای مزارع خویش نیاز می یافتند. دهقانانی که از زمین محروم شده بودند روانه شهرها می شدند. آن گونه که جمعیت شهر در طول چهار سال یک سوم افزایش یافت. شکوفایی صنعتی در صنایع سنگین - شامل ماشین سازی، کشتی سازی، اسلحه سازی و ذوب آهن چشمگیرتر بود، ولی در رشد و تکامل با سایر کشورهای صنعتی هنوز فاصله زیاد داشت.

وابستگی به سرمایه های خارجی در دوران سلطنت تزار به ویژه در دوره آخرین تزار فزونی یافت. در این زمان امپراتوری بزرگ روسیه به تعبیر ایزاک دویچر نوعی نیمه مستعمره به شمار می آمد. بدین گونه که سرمایه داران غربی سهام ۹۰ درصد معادن، ۵۰ درصد صنایع شیمیایی، بیش از ۴۰ درصد موسسات فنی و مهندسی و ۴۲ درصد بانک های روسیه را صاحب بودند.

جنگ با تغییر شرایط عادی تولید، صنعت و کشاورزی را دچار آشفتگی و نابسامانی کرد. در پی بسیج شدید کارگران برای جنگ تولیدات صنایع در اوایل ۱۹۱۵ به شدت رو به کاهش نهاد. سفارشات نظامی بسیاری از امکانات صنایع کشور را به خود جذب کرده بود. با این همه صنعت به دلیل مشکلات اساسی تولیدات جنگی بسیار اندکی داشت. چنان که در بهار ۱۹۱۵ کاملاً آشکار شد که صنایع روسیه قادر به تامین و حل نیازها و مشکلات عظیم جنگ نیست.

افزون بر این صنایع نظامی کشور نیز همه منابع و امکانات موجود از قبیل فلزات، سوخت صنایع مالی و نیروی انسانی را می بلعید که این موجب بحران های شدید در توزیع سوخت مواد غذایی و تولیدات کشاورزی گردید. اما جنگ بیشترین تاثیر را بر تولیدات کشاورزی نهاد زیرا بخش عمده نیروی ارتش از بخش کشاورزی تامین شده بود.

البته عامل دیگری که بر مشکلات بخش کشاورزی تاثیر نهاد کاهش دام بود. به سخنی دیگر تجهیز و رسیدگی به اسب ها برای جنگ تنها تعداد کمی دام برای روستاییان باقی گذارد که برای کشاورزی کافی نبود.

روسیه بیش از جنگ صادر کننده غلات بود ولی با آغاز جنگ صادرات قطع گردید و به تدریج کشور دچار بحران شدید و کمبود مواد غذایی شد. کاهش تولیدات کشاورزی به طور کلی نابسامانی های اقتصادی و نیز سیاست های دولت در تهیه و توزیع مواد غذایی، از جمله عوامل ایجاد کننده بحران به شمار می رفت.

زمستان سال های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ بی شک از ناگوارترین زمستان های روسیه بود و در آن دوران خوراک در همه شهرها جیره بندی شده بود. کمبود نان در سال ۱۹۱۷ موجب شورش ها و تظاهرات و درگیری هایی شد که سرانجام به سقوط رومانوف ها منجر گردید.

در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد به دلیل مشکلات حمل و نقل و سوء مدیریت، گندم کافی به پایتخت نمی رسید و نانواها برای خوراک روزانه آرد نداشتند و حتی در برخی محلات کارگری نان یافت نمی شد. سرانجام در ۲۱ فوریه همان سال مردم که از صف بستن بیپهوده در مقابل نانوائی ها به تنگ آمده بودند چندین دکان نانوائی را غارت نمودند. فردای آن روز کارگران کارخانه فلز کاری پوتیلوف نیز به دلیل کمبود نان دست به اعتصاب زدند.

بنابر آنچه گفتیم شرایط اقتصادی آن چنان که در انقلاب فرانسه تاثیر داشت، در انقلاب روسیه موثر نبود زیرا رژیم تزاری در همه فعالیت های حکومتی از جنگ گرفته تا اداره روستاها با سقوطی همه جانبه روبه رو بود. به هر روی، سه سال جنگ چنان فشاری بر بودجه روسیه وارد آورده بود که با وجود کمک متفقین نیز قیمت های بالا و کمیابی که موجب بروز تشنج می شد...

هرج و مرج فزاینده اقتصادی روسیه در دوران جنگ اول، در سایر زمینه های زندگی نیز اثر گذارد. اولین بحران کمبود سوخت بود که تأمین آن برای مردم عملی نبود. بحران سوخت نه تنها ارتش را در تنگنا قرار داد بلکه بر کارایی راه آهن نیز تأثیر منفی نهاد. البته در این میان کمبود فولاد را نیز نمی توان نادیده انگاشت که خود از عوامل اثر گذار بر جنگ بود.

### ۳. ایران

به طور کلی ایران یکی از کشورهای جهان سوم و در حال رشد به شمار می رود. بنیان اقتصادی ایران تا ۱۵ سال پیش از انقلاب بر اقتصادی کشاورزی قرار داشت. اگرچه براساس تخمینی که در سال ۱۳۲۸ از وسعت زمین های زیر کشت ایران به عمل آمد از یک میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار کیلومتر مربع کل مساحت ایران تنها در ۱۱ درصد آن کشت و زرع می شد و حاصلخیزترین آنها نیز در شمال ایران قرار داشت که در دوره حکومت رضاخان، دربار و دولت بیشتر آنها را نیز به زور تصاحب کرده بودند.

در نظام اجتماعی ایران مالکیت بزرگ در سراسر کشور رایج بوده است ولی نکته مهم این است که در ایران برخلاف اروپا وجود مالکیت بزرگ هرگز سبب پیدایش اشرافیت و فئودالیسم زمینی نشده است. بنابراین اوضاع اقتصادی ایران را نمی توان با ابزارهای فکری دنیای غرب مطالعه نمود.

در ایران به دلیل کمبود آب، به جای زمین مالکیت آب اهمیتی دو چندان دارد. در سال ۱۳۳۵ از کل جمعیت ایران ۶۷ درصد در بخش کشاورزی فعالیت داشتند و در روستاها زندگی می کردند. در سال ۱۳۴۱ ایران دارای یک طبقه اقلیت ثروتمند بود و یک طبقه عظیم از روستاییان و کشاورزان فقیر. در چنین اوضاعی که زمینه ای مناسب برای بروز انقلاب بود رژیم شاه به توصیه دولت آمریکا و برای جلوگیری از بروز طغیان اقدامات به ظاهر اصلاحی با نام انقلاب سفید را شروع کرد که مهم ترین آنها اصلاحات ارضی بود.

حاصل اصلاحات ارضی شاه کشاورزانی بودند که با اراضی محدود واگذار شده و بدون امکانات مالی کافی برای سرمایه گذاری و کشت که افزون بر آن باید قسط های زمین های تقسیم شده را نیز می پرداختند. نظارت بر قیمت ها در جهت منافع شهرنشین ها - که می توانستند برای دولت خطرناک تر باشند- و نیز پرداخت یارانه به آنها و اجرای پروژه های عظیم ساختمانی و صنعتی، وضعیتی را به وجود آورده بود که دیگر فعالیت های کشاورزی و سکونت در روستاها به سود روستاییان نبود. بدین رو، خیل روستاییان و کشاورزان به شهرها سرازیر شد و بنیان اقتصاد ایران از هم گسیخت و کشور را که از نظر کشاورزی خودکفا بود، به کشوری وابسته بدل نمود.

ایران در سال ۱۳۴۸ در زمینه اقلام کشاورزی تبدیل به یک وارد کننده شد. در آن سال، تولیدات کشاورزی رشدی معادل ۱/۷ درصد داشت، در حالی که رشد جمعیت ۳/۲ درصد بود. در حقیقت ده سال بعد از انقلاب سفید شاه ایران برای اولین بار وارد کننده کامل در زمینه گوشت و غلات

شد. رشد اقتصادی ایران در دهه منتهی به سال ۱۳۳۹ دو مسئله عمده را در بر می گرفت. یکی آنکه بخش خدمات دولتی به سرعت گسترش یافت و بر تعداد حقوق بگیران دولت افزوده شد و دیگر آنکه نفوذ و حضور خارجی ها در نظام دولتی ایران فزونی گرفت. سریع ترین میزان رشد اقتصاد ایران در بخش خدمات بود که رقمی معادل ۴۰ درصد کل تولید را شامل می شد. سیاست دولت در صنایع دست کم از آغاز دهه ۱۹۶۰ حمایت از بخش خصوصی بود. فعالیت های این بخش که عمدتاً در تهران متمرکز بود با تکیه بر منافع کوتاه مدت در توسعه اقتصادی کشور نقش اساسی نداشت و به طور کلی توسعه صنعتی از کارایی لازم برخوردار نبود.

از حیث نفوذ و دخالت بیگانگان نیز باید گفت در اوایل سال ۱۳۵۰ از تعداد ۱۱۹ شرکت خارجی فعال در زمینه های غیر نفتی، ۳۲ شرکت آمریکایی، ۱۸ شرکت از آلمان غربی و ۱۴ شرکت نیز انگلیسی بودند. در نتیجه اعمال این سیاست، سرمایه گذاران داخلی و خارجی عمده به بهای ضایع کردن اقتصاد کشور که آثار آن در دراز مدت پیدا بود - سودهای کلانی بردند.

در دهه ۱۳۵۱ - ۱۳۴۲ دو برنامه پنج ساله اجرا شد که موجبات تحول اقتصادی در روستاها و شهرها را فراهم آورد. در اثر اصلاحات ارضی نسبت زمین هایی که مالکین آن غایب بودند از ۵۰ درصد به ۲۰ درصد کاهش یافت. در سال ۱۳۴۷ نیز قانونی به تصویب رسید که کشاورزان حق السهم خودشان را به تعاونی های بزرگ بفروشند و در آنها سهیم شوند. با توجه به سیاست دولت که به مالکان بزرگ و تعاونی های بزرگ امتیازات زیادی می داد روستاییان خرده مالک و متوسط نادیده گرفته شدند و ناگزیر به شهرها مهاجرت کردند. اما در مقابل رشد صنایع در خور توجه بود. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ شمار کارخانجات از ۱۹۰۲ عدد به ۷۹۸۹ عدد افزایش یافت. از جمله در این سال ها پالایشگاه ها کارخانجات ذوب آهن، آلومینیوم سازی، ابزار آلات ماشین و کارخانجات مونتاژ تراکتور، کامیون و اتومبیل ایجاد شد و بدین ترتیب رشد صنعتی به چهار برابر رسید.

بنابراین در فاصله سال های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱ سهم صنعت در تولیدات ناخالص داخلی از ۱۳/۶ درصد به تقریباً ۲۰ درصد افزایش یافت. رشد کشاورزی از ۳۰ درصد به ۱۶ درصد رسید. نقش نفت در اقتصاد ایران به گونه ای فزاینده در طول زمان بیشتر می شد و حتی این امر پیش از افزایش قیمت نفت نیز وجود داشت. نفت نه تنها با افزایش قیمت بلکه با افزایش تولید نیز درآمد بسیاری را برای رژیم شاه فراهم می آورد. به گونه ای که حدود ۸۸ درصد هزینه طرح ها و تامین درآمدهای مورد نیاز بوجه سالیانه را تامین می کرد.

بر اثر افزایش واردات ایران و علاقه رژیم شاه به ایجاد صنایع مونتاژ وابستگی کشور به خارج فزونی گرفت. در این شرایط بازرگانان آمریکایی با توجه به نفوذ سیاسی دولتشان بیشترین سهم را به خود اختصاص دادند. این امر به ویژه در سه بخش تسلیحات، نفت و بانکداری در خور توجه بود. از سویی دیگر تولید کنندگان غلات تجهیزات کشاورزی و کالاهای مصرفی نیز سهم مهمی در ایران یافتند. سفارش های ایران از بعد چند و چون بیش از آن بود که یک تولید کننده خاص آمریکایی بتواند پاسخگو باشد. از این رو رقابت میان تجار و بازرگانان خارجی موجب افزایش



فساد و رشوه خواری در میان کادری دولتی گردید.

در زمینه آموزش و بهداشت نیز بهبودهایی حاصل شد چنان که در طول دهه ۱۳۵۱-۱۳۴۲ تعداد تخت بیمارستان ها دو برابر شد. در طول سال های ۱۳۵۶-۱۳۴۲ نظام آموزشی رشد چشمگیری یافت. به گونه ای که ثبت نام در مدارس متوسطه از ۱۴ هزار و ۲۴۰ نفر به ۲۲۷ هزار و ۵۰۰ نفر افزایش یافت. در این میان دانشگاه ها نیز توسعه یافت. شمار دانشجویان در این مدت از ۲۴ هزار و ۸۸۵ نفر به ۱۵۴ هزار و ۲۱۵ نفر رسید و تعداد دانشجویان خارج از کشور نیز از ۱۸ هزار نفر به ۸۰ نفر فزونی یافت.

تمامی این برنامه ها از بخش بسیار ناچیزی از درآمد فزاینده نفت بود که از ۴۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۴/۴ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ و به ۲۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافته بود. این درآمد سرشار صرف نظر از هزینه های محدودی که خرج عمران کشور می گردید عمدتاً در پنج زمینه هزینه می شد:

۱. خریدهای بی سابقه تسلیحاتی
  ۲. ورود کالاهای مصرفی به ویژه مواد غذایی و کشاورزی
  ۳. ایجاد صنایع مونتاژ در شهرها به ویژه در تهران
  ۴. پرداخت وام های کلان به کشورهای جهان سوم و غرب به منظور جلب حمایت بین المللی
  ۵. افزایش حقوق و دستمزد کارکنان دولت به ویژه ارتشی ها و کارمندان ساواک.
- به نظر می رسد این افزایش سریع ثروت می تواند اقتصاد کشور را با درآمد نفت، در جهتی پیش برد که از وابستگی به نفت برهاند و به خودکفایت برساند. اما ادعاها و آرزوهای شاه برای رسیدن هر چه سریع تر به دروازه های تمدن بزرگ موجب شد مبالغ هنگفتی از این درآمد برای اجرای پروژه های غیر سودده و غیر ضروری هزینه شود.
- شاه قصد داشت که این درآمد را برای تثبیت سلسله پهلوی، در یک ایران ثروتمند خرج نماید. پول ابزار اجرای سیاست چماق و هویج لازم برای تامین ثبات و آرامش بود. شاه با پرداخت پول مخالفین را می خرید یا با تامین نظامی و پلیسی خوفناک ساواک آنان را آرام می کرد.
- در طول ۱۲ ماه از فروردین ۱۳۵۲ تا فروردین ۱۳۶۳ مخارج دولت به ۲۲ میلیارد دلار افزایش یافت و رشد سالیانه از ۱۱/۴ به ۲۹/۵ درصد رسید که البته این رشد کوتاه مدت بود.
- بنابراین ضعف ها و مشکلات اقتصادی ایران که نزدیک بود به دلیل اجرای نادرست و صورتی اصلاحات ارضی و نابودی کشاورزی که بخش عمده ای از اقتصاد ایران را در بر می گرفت موجبات تزلزل رژیم را فراهم آورد. با افزایش سریع و پیش بینی ناپذیر قیمت نفت و افزایش واردات مواد غذایی و کشاورزی و پرداخت یارانه موقتاً برطرف شد. اگرچه این امر نظام اقتصادی-اجتماعی ایران را در هم ریخت. قدرت نظام سیاسی را از نظر اقتصادی فزونی بخشید. بدین سان ایران ناگهان از کشوری فقیر و عقب افتاده جهان سومی به کشوری ثروتمند بدل شد که می توانست نقش مهمی در منطقه و جهان ایفا کند. جهش اقتصادی کشور به قدری سریع بود که درآمد

سرانه ایران ناگهان از دویست دلار در سال ۱۳۴۲ به هزار دلار در سال ۱۳۵۲ افزایش داد و این رشد سریع ترین رشد در تاریخ اخیر جهان برای کشوری مانند ایران بود. به هر روی رشد سریع درآمد شکاف میان طبقات پر درآمد و کم درآمد را بیشتر کرد که این موجب انباشت درآمدها در دست طبقات ثروتمند و افزایش سریع تورم شد و مشکلات دیگری برای طبقات فقیر پدید آورد. اما به هر روی، به دلیل افزایش قیمت نفت ایران در کمتر از پنج سال از کشوری فقیر و عقب افتاده و منزوی به کشوری در حال رشد بدل گردید.

تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۵۳ حدود ۳۰/۳ درصد و در سال ۱۳۵۴ به حدود ۴۲ درصد افزایش یافت. ولی به دنبال آن مشکلاتی اقتصادی به وجود آمد که برخلاف افزایش درآمد انبوه نفت بود. برای مثال تنگناهای جدی در نیروی انسانی ماهر و تاسیسات عمومی سبب توقف رشد اقتصادی در سال ۱۳۵۵ گردید اما با همه آنچه گفتیم پیش از انقلاب از نظر اقتصادی بحران و وخامتی جدی که کنترل ناپذیر باشد وجود نداشت. بلکه برعکس در دوره هفت ساله قبل از انقلاب به دلیل افزایش ناگهانی قیمت نفت، توانایی ها و قدرت اقتصادی رژیم به سرعت فزونی یافته بود. با توجه به درآمد نفت، دولت نه تنها مالیات بر صنایع را تخفیف داد بلکه توانست حقوق کارکنان دولت را نیز بالا برد و آموزش رایگان را تا سطح دانشگاهی فراهم کند و مالیات حقوق را نیز کاهش داده حتی مالیات نظامیان را ببخشد. دولت حتی توانست با تکیه بر درآمد نفت مواد غذایی را وارد کند و در عوض با قیمتی نازل در اختیار مردم قرار دهد و در مدارس نیز امکان تغذیه رایگان را فراهم نماید.

اگرچه اتخاذ این سیاست در دراز مدت می توانست مشکل ساز باشد و اقتصاد ناسالم و وابسته ای ایجاد کند، در دوران قبل از انقلاب به هیچ رو آثار سوء آن مشاهده نمی شد و حتی دولت در دوران اعتصابات به دلیل وفور ارزاق، در تامین خواسته های اقتصادی اعتصاب کنندگان مشکلی نداشت. ایران که قبل از سال ۱۳۵۲ همواره بودجه و تراز پرداخت هایش را با کمک های بلاعوض و وام های دراز مدت خارجی می کرد ناگهان از یک وام گیرنده مطلق به یک وام دهنده طراز اول بدل گردید. تا جایی که حتی بخشی از این وام ها نصب کشورهای صنعتی غربی از جمله انگلیس و فرانسه شد. میزان وام پرداخت شده به کشورهای جهان سوم نیز به بیش از ۲/۵ میلیارد دلار می رسید.

در اینجا بحث بر سر آن نیست که سیاست اقتصادی شاه درست یا نادرست بوده بلکه نکته هم این است که رژیم ایران با تکیه بر درآمد هنگفت نفت نه تنها هر مشکل اقتصادی بلکه می توانست هر خواسته مالی معترضین را نیز مرتفع نماید. بنابراین بر خلاف فرانسه و روسیه که در آستانه انقلاب در شرایط اقتصادی بحرانی بودند در ایران شرایط اقتصادی نه تنها موجب تضعیف قدرت سیاسی نشده بود بلکه در مقایسه با گذشته در بهترین شرایط اقتصادی نیز قرار داشت. به واقع ایران در میان کشورهای انقلابی تنها کشوری بود که در اوج ثروتمندی و غنای اقتصادی انقلاب کرده است.

در واقع آنچه بیش از مشکلات اقتصادی بر مردم تاثیر می گذارد تغییر ساختار فرهنگی اجتماعی ایران بود که متأثر از نظام فرهنگی غرب بر معیارهای مذهبی اخلاقی و فرهنگی ایران تاخته بود. اقتصاد در حقیقت کم اهمیت ترین عامل در انقلاب اسلامی بود. بنابراین بررسی تطبیقی نظام های سیاسی سه کشور فرانسه، روسیه و ایران قبل از انقلاب از نظر توانایی های اقتصادی نشان می دهد و ضعیفه مالی و اقتصادی رژیم های فرانسه و روسیه تشابه زیادی داشته. حال آنکه اوضاع اقتصادی ایران با این دو کشور به کلی متفاوت بوده و رژیم شاه در مطلوب ترین دوره از شکوفایی و غنای اقتصادی که در تمام طول سلطنت ۵۰ ساله پهلوی بی سابقه بود به سر می برده است.

### ۳ ب) قدرت نظامی

قدرت نظامی از مهم ترین و محسوس ترین ابزار اعمال حاکمیت در هر رژیم سیاسی است. به ویژه نظام هایی که با بحران ها و فشارهای داخلی روبه رویند و احیاناً باید به تهدید و یا سرکوب حرکت های مخالف خود بپردازند.

هرگاه در یک نظام سیاسی، قدرت نظامی انسجام لازم را نداشته باشد و روحیه خود را در اثر شکست های پی در پی از دست بدهد و و یا دولت به دلیل مشکلات اقتصادی قادر به تامین تدارکات و مزایای آنها نباشد و سرانجام نیروی نظامی نیز اعتقاد خود را به رژیم سیاسی از دست بدهد. نه تنها قدرت سیاسی نمی تواند از چنین نیروی نظامی برای سرکوب قدرت اجتماعی معارض بهره برد بلکه چه بسا این نیرو خود به صورت یک مدعی خطرناک درآمده به گروه های اجتماعی مخالف پیوندند که این امر احتمال سقوط قدرت سیاسی را به شدت افزایش خواهد داد. با این مقدمه اجمالی، بررسی وضعیت قدرت نظامی رژیم های فرانسه، روسیه و ایران در قبل از انقلاب ضروری می نماید.

#### ۱. فرانسه

بوروبن ها حدود یک قرن پیش از پیروزی انقلاب به موازات تامین نظم و وحدت در داخل کشور تقویت و گسترش نیروهای نظامی را مورد توجه قرار دادند. بعد از جنگ های داخلی و برطرف کردن امپریالیسم خانواده هابسبورگ که بیش از یک قرن طول کشید پادشاهی فرانسه درگیر رقابت برای کسب برتری بر دولت های اروپایی شد.

فرانسه تحت حاکمیت مارکیز و دولویی توانست اولین ارتش سلطنتی آماده به خدمت را در اروپا ایجاد کند. ژان باپتیست کلبر نیروی دریایی را تاسیس نمود و سیاست های تجاری برای هدایت و پیشبرد صنعت، تجارت و مستعمرات پدید آورد و امور مالی سلطنتی را به گونه ای بهبود بخشید که درآمد لازم برای جنگ ها افزایش یابد. او در دوران سلطنت لویی چهاردهم موفقیت های نظامی اولیه را در جنگ دولوسون کسب کرد و در جنگ با هلند نیز تشکیل اتحادیه ای

با قدرت های مخالف توسعه نظامی فرانسه را به مرحله ای جدی رساند. اتحادیه ای که در پی تشکیل آن، فرانسه با شکست هایی جدی در جنگ اتحاد بورک روبه رو شد. در سال های ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ فرانسه نشان داد نه تنها قادر به تسلط بر اروپا نیست، بلکه حتی نمی تواند جایگاه خود را به عنوان قدرت طراز اول اروپا حفظ کند.

در زمان لویی پانزدهم و شانزدهم ارتش فرانسه در چهار جنگ بزرگ شرکت کرد: جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی امپراتوری اتریش، جنگ هفت ساله و جنگ استقلال امریکا. گفتنی است حوزه عملیات جنگ اخیر از اروپا به آمریکا و آسیا گسترش یافت ولی در نهایت تمام مستعمرات از سلطه فرانسه خارج شد.

بدین ترتیب فرانسه در طول پنجاه سال قبل از انقلاب، ۲۶ سال در منازعات مهم بین المللی شرکت داشته که در تمامی اینها جز یک ایالت نه تنها چیزی بدست نیاورد بلکه شکست ها و زیان های عظیم مالی، جانی وارضی را متحمل شد.

در دوران لویی پانزدهم ضعف دولت فرانسه آشکارتر و نفوذ سیاسی آن کمتر شده بود. در هر اتحادیه ای همواره منافع فرانسه در درجه دوم اهمیت قرار داشت و فشار دشمنان بر فرانسه نیز پیوسته توأم با خسارات و تلفات جنگی بیشتر بود. فرانسه حتی در زمانی که در جنگ ها فتوحاتی داشت نتوانست از این پیروزی ها بهره مطلوب برد. مثلاً در جنگ های اتریش و انگلیس برخلاف جایگاه در خورش و با وجودی که کشور هلند را در اختیار داشت، مطابق میل دشمنانش در سال ۱۷۴۸ به عهدنامه صلح «اکس - لا - شاپل» تن داد که از تمام معاهدات پیشین شرم آورتر و بی معنا تر بود. به گونه ای که انتشار متن عهدنامه در فرانسه خشم عمومی را برانگیخت و ضرب المثل عام شد. برای مثال در پاریس زنان در بازار به جای دشمنان به یکدیگر می گفتند: «تو مثل صلح دولت بی معنا و بی شعور هستی».

به گفته فردریک، قربانی همه این جنگ ها فقط فرانسه بود که هم در اروپا و آمریکا و هم در آسیا مغلوب شد. آبه برنیس نیز کارهیا فرانسویان در این جنگ ها را بوالهوسانه و شرم آور می داند. او در ادامه چنین می افزاید که فرانسه خود را به آخرین قدم اضمحلال نزدیک ساخت. دولت فرانسه نه تنها نیم میلیارد فرانک دارایی مردم فرانسه را به رایگان به اتریش تحویل داد بلکه دویست هزار سرباز خود را در خاک اتریش به کشتن داد بی آنکه از این همه فداکاری بهره ای برد چرا که سپاهیان، سردار لایق نداشتند و فرماندهان لشکر نیز از درباریان و مقربان پادشاه بودند و اغلب نالایق و یا مثل ریشلیو دزد و غارتگر بودند.

ارتش فرانسه که در زمان صلح تقریباً به ۱۸۰ هزار تن می رسید در اثر این جنگ ها پراکنده و متلاشی شده بود و قدرت گذشته را نداشت. از سویی فرماندهان نیز ارتش تحت فرمان خود را نمی شناختند. فرماندهی کم لیاقت که با استبداد لویی پانزدهم و مادام دوپومپادور و با توطئه درباریان به مقامات عالی نظامی می رسید.

بی گمان شکست های پی در پی فرانسه در قرن هیجدهم بیانگر این است که پادشاهی فرانسه

قادر به حفظ جایگاه جهانی خود نیست.

پیروزی در جنگ افزون بر حفظ تجارت دریایی برای تحکیم جایگاه بین المللی این کشور نیز امری ضروری بود ولی تحقق این امر در آن شرایط ناممکن بود. چرا که در درگیری فرانسه در دریا و زمین در دو جنگ مهم منابع و ذخایر کشور را به شدت کاهش داده و تجارت مستعمراتی فرانسه نیز از سوی نیروی دریایی انگلیس مختل شده بود. بدین ترتیب هیچ امتیازی نصیب فرانسه نشد و سرزمین های عمده ای از امپراتوری این کشور در اروپای شمالی و هند به دست انگلیس افتاد. بنابر آنچه گفته شد ارتش فرانسه در زمان بحران قبل از انقلاب نه تنها در اثر جنگ ها و شکست های پی در پی کاملاً ضعیف شده بود بلکه با توجه به وابستگی طبقاتی موافقان تغییر، حمایت خود را از پادشاه نیز سلب کرده بود.

## ۲. روسیه

با توجه به دسترسی روسیه به دریای سیاه کنترل آن این کشور دارای جایگاه ژئوپولیتیکی خاصی است. از این رو عجیب نیست که یک سلسله حوادث زنجیروار در امپراتوری روسیه از مسئله سلطه بر این دریا سرچشمه نگرفته باشد که سرانجام نیز به شکست فضاخت بار در جنگ های محدود کریمه و از هم پاشیدگی قوای روسیه در سال های ۱۸۵۵-۱۸۵۴ منجر شد. در این منازعه که برای کنترل دریای سیاه و نفوذ بر امپراتوری عثمانی بود - روسیه با فرانسه و انگلیس رو به رو گردید که در نهایت نیز جنگ بر سر تصرف بندر سواستوپول در کریمه متمرکز شد.

روسیه در این جنگ شکست خورد و در پی آن نیز عهدنامه صلحی تنظیم شد که موجب کاهش نفوذ روسیه در خاور نزدیک گردید و آن کشور را از حضور ناوگانش در دریای سیاه محروم نمود. روسیه بعد از جنگ کریمه بیشتر تضعیف شد و تا زمانی که تزار در سن پترزبورگ حاکم بود هرگز جایگاه پیشین خود را نیافت.

این کشور در طول ۱۶ سال قبل از انقلاب، در دو جنگ بزرگ دیگر نیز با شکست روبرو شده که در تسریع انقلاب روسیه تاثیر زیادی داشت:

نخستین جنگ، جنگ روس و ژاپن بود که تحرکات آن از سال ۱۹۰۰ شروع شد و سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ به اوج خود رسید. ژاپنیه در اندیشه تصرف بودند و روس ها نیز بر آن بودند تا راه آهن مسکو را از منچوری که تحت سلطه چین بود به ولادی وستک متصل کنند. ژاپن در اواخر قرن ۱۹ بندر پورت آرتور و جزایر فرمز را اشغال کرد و چین نیز با کمک روسیه، فرانسه و آلمان توانست به موجب عهدنامه توکیو، ژاپن را وادار کند تا بندر پورت آرتور را به چین بازگرداند. بدین ترتیب رقابت بر سر کره میان روس و ژاپن تشدید شد و با اینکه در سال ۱۸۹۶ این دو کشور توافق کردند که مشترکاً امور کره را اداره کنند همین که روسیه از چین حق اشغال بندر پورت آرتور و اتصال آن به راه آهن منچوری را کسب کرد دشمنی میان دو کشور افزایش یافت: تا جایی

که در سال ۱۹۰۰ لشکریان روس تمام منچوری را اشغال کردند و حتی از رود پالور - که مرز منچوری و کره است گذشتند. در پی این اقدام، ژاپن نیز در سال ۱۹۰۴ به روسیه اعلان جنگ داد.

در ژانویه ۱۹۰۴ ناوشکن های ژاپنی به یک اسکادران رزم ناوهای روسی که در راه های آبی پورت آرتور لنگر انداخته بودند ناگهان حمله ور شدند. به دنبال این حمله کشتی های جنگی ژاپن به رزم ناوهای روسی در کره نیز حمله کردند و بدین ترتیب جنگ روس و ژاپن در منطقه ای وسیع از شرق روسیه در کره و منچوری آغاز شد و مدت سه سال طول کشید و سرانجام نیز با شکست روسیه خاتمه یافت. در این جنگ، فرانسه و انگلیس از ژاپن حمایت کردند و لشکریان روس با وجود رشادت های بسیار در تسو شیمانابو شدند. پس از آن نیز در اوت ۱۹۰۵ با میانجی گری آمریکا عهدنامه صلح در بندر پور تسموٹ به امضا رسید.

روسیه پورت آرتور و قسمت جنوبی ساخالین را به ژاپن واگذار کرد و از هر نوع ادعایی در کره و منچوری جنوبی دست برداشت.

جنگ جهانی اول ضربه نهایی را بر پیکر حکومت تزار وارد کرد. جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد. اتحاد میان فرانسه و روسیه در این جنگ هر چند برای منافع مادی روسیه گام مثبتی بود ضایعه سیاسی بزرگی نیز برای آن قلمداد می شد. قیصر آلمان می توانست برای انگلیس خطر ساز باشد ولی در حقیقت خطر بزرگی برای روسیه به شمار نمی رفت. برخی از طرف داران روسیه و میهن پرستان کوشش بسیار کردند تا از چنین اتحاد مصیبت باری جلوگیری کنند. ولی عامل ناسیونالیسم در آن دوره مانع موفقیت آنها شد و همین امر موجب سقوط رژیم گردید. به هر روی جنگ جهانی اول و درگیری در آن همه مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روسیه را تشدید کرد تا جایی که قدرت سیاسی نتوانست در مقابل آن دوام بیاورد.

جنگ جهانی اول از نظر وسعت مدت و نزدیکی به مرزهای روسیه از جنگ روس و ژاپن به مراتب مهم تر و اثر گذار تر بود. روسیه برای جنگ آمادگی نداشت و آلمان نیز از ژاپن قوی تر بود و تجهیزات بیشتری در اختیار داشت. در این میان بی کفایتی مدیریت سیاسی تزار نیز بر این دشواری می افزاید. تجهیز کردن متوالی دوازده میلیون نفر و نداشتن تدارکات سبب شد که سربازان در پادگان ها در پشت جبهه بیکار بمانند. تا جایی که گفته می شد پیاده نظام به علت نداشتن فشنگ ناچارند با قنداق تفنگ در مقابل مسلسل های آلمانی ها از خود دفاع کنند. بدین ترتیب ارتش در اثر از دست دادن نیروها به ویژه افسران و نظامیان وفادار به رژیم تضعیف شد و از سویی استقرار گروه ها نامنظم در اطراف پایتخت و آمدن تزار از پایتخت به مرکز فرماندهی موجب گردید همچنان که سربازان با موقعیت منطقه آشنایی می یافتند گروه های نظامی غیر وابسته به پایتخت نیز کاملاً فعال شده و به جناح انقلابیان پیوندند. سرانجام در شب اول مارس ۱۹۱۷، ۱۷۰ هزار نفر از سربازان در مقابل دولت ایستادند و سقوط دولت رومانوف ها را حتمی ساختند.

بنابر این نظام سیاسی حاکم بر روسیه در قبل از انقلاب نه تنها نیروی نظامی قوی و وفادار به قدرت سیاسی نداشت بلکه حتی ارتش شکست خورده مایوس و ناراضی از نظام با پیوستن به کارگران اعتصابی نقش مهم و سازنده ای در پیروزی انقلاب و سقوط دولت تزاری ایفا نمود چنان که لنین نیز اعتراف می کند که جنگ جهانی اول عامل اصلی شتاب زار پیروزی انقلاب بوده است.

### ۳. ایران

ارتش ایران برخلاف فرانسه و روسیه در طول ۵۰ سال قبل از پیروزی انقلاب در هیچ جنگ خارجی مهمی شرکت نکرده بود ولی محمدرضا پهلوی بیش از هر پادشاهی در ایران به نیروهای مسلح توجه داشت.

نیروهای نظامی ایران تحت حاکمیت رژیم مستبد شاه بیش از آنکه در پی حفظ حاکمیت ملی باشند ضامن بقای قدرت سیاسی بود و در این جهت مورد استفاده قرار می گرفتند. در این راستا شاه تنها به وظایف رده بالای فرماندهی کل قوا قانع نبود بلکه شخصا فعالیت ها، اقدامات و انتصابات افسران رده های دوم و سوم را کنترل می کرد.

تبلیغات گسترده ای برای نظامیان انجام می شد تا آنها را کاملاً وفادار به نظام نگاه دارند. طرح شعارهایی از قبیل «خدا شاه میهن» در هر صبحگاه در پادگان های نظامی و اطلاق عنوان «خادایگان» به شاه از جمله تلاش هایی بود که در راستای حفظ وفاداری نظامیان اعمال می شد. سیاست حفظ وفاداری ارتش به قدرت سیاسی، نه تنها از طریق کنترل مستقیم و غیر مستقیم و تبلیغات اعمال می شد بلکه با تخصیص بودجه هنگفتی به ارتش و سایر نیروهای مسلح و تأمین زندگی افسران نیز سعی می شد تا این مهم تضمین گردد. در طول سلطنت شاه با اینکه هیچ خطری کشور را تهدید نمی کرد، سهم نیروهای مسلح از بودجه سالیانه کشور هرگز از ۲۳ درصد کمتر نشد و حتی تا ۳۵ درصد رسید.

با توجه به موقعیت استراتژیک ایران و وجود ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی، پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در چارچوب رقابت و تضاد منافع دو ابر قدرت آمریکا و روسیه، ایران از نظر نظامی مورد توجه آمریکا قرار گرفت. این کشور که در صحنه رقابت های سیاسی قدرت های بزرگ در ایران تازه وارد بود در درجه اول کوشید تا در ارتش ایران نفوذ کند و سپس به مدرنیزه کردن و تقویت آن بپردازد. این اندیشه تا بعد از کودتای ۱۳۳۲ عملی نشد. کودتایی که رهبری آن به دست آمریکا بود و با همکاری انگلیس طرح ریزی و اداره می شد و با کمک عده ای از افسران وفادار به شاه نیز به اجرا درآمد پس از کودتا، ایران به پیمان نظامی بغداد پیوست که بعدها تغییر نام داد و به سنتو معروف شد و بدین سان به یکی از حلقه های پیمان های نظامی غرب بدل گردید.

انگلیس با توجه به مشکلات مالی خود تصمیم گرفت کلیه نیروهای مسلح خود را تا اول دسامبر

۱۹۷۱ از خلیج فارس خارج کند و بدین ترتیب به قراردادهای حمایت و دفاع از شیخ نشین های خلیج فارس خاتمه دهد.

نیکسون که به تازگی جمهور آمریکا شده بود از مشاور امنیت ملی خود هنری کسینجر خواست تا با بررسی مسائل خلیج فارس، پیشنهاد مناسبی به دست دهد. این بررسی در نهایت به طرحی انجامید که به دکتترین «کسینجر - نیکسون» معروف شد. طرحی که براساس آن دولت آمریکا در خلیج فارس به جای نیروهای انگلیس قدرت منطقه ای مناسبی را برگزیده آن را تجهیز و تقویت کرد و نقش ژاندارم منطقه را به آن واگذار نمود تا حافظ منافع غرب در منطقه خلیج فارس باشد. برای این منظور ایران و عربستان سعودی در نظر گرفته شد ولی با توجه به امکانات مناسب تر ایران و آمادگی بیشتر شاه در اجرای این خواسته رژیم شاه نقش ژاندارم منطقه را برعهده گرفت. بدین ترتیب با توجه به افزایش قیمت نفت و کسب در آمد کافی دیگر آمریکا نیازی نداشت که برای اجرای دکتترین نیکسون هزینه ای را بپردازد.

پس از انتخاب ایران به عنوان ژاندارم منطقه، نیروهای ارتش افزایش چشمگیری یافت. از یکصد هزار نفر به پانصد هزار نفر رسید.

میزان موافقت نامه های خریدهای تسلیحاتی در طول بیست سال (۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰) ۷۴۱ میلیون دلار بود. از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ به رقمی معادل بیست میلیارد دلار رسید. بدین گونه ایران بزرگ ترین خریدار سلاح از کشورهای آمریکا، انگلیس و فرانسه شد. و روس ها نیز سهمی اندک معادل چهارصد میلیون دلار بدست آوردند.

افزون بر ارتش و سایر نیروهای مسلح رژیم شاه از حمایت سازمان مخوف ساواک نیز برخوردار بود که در دورژیم فرانسه و روسیه پیشینه نداشت. سازمان امنیت اجتماعی و اطلاعات کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۶ به توصیه سازمان سیا و با همکاری پلیس مخفی اسرائیل، «موساد» تشکیل شد و به تدریج توسعه یافت و در بی رحمی، خشونت و شکنجه شهرت بین المللی پیدا کرد. ساواک در این دوران توانست در بسیاری از سازماندهی های مخالفان نفوذ نماید و آنها را از میان بردارد. در رأس سازمان، عموماً یکی از امرای ارتش قرار داشت که بیش از همه به شاه وفادار بود و در مقام ضابط دادگاه های نظامی عمل می کرد.

بنابر آنچه گفتیم قدرت نظامی ایران برخلاف قدرت های نظامی فرانسه و روسیه که قبل از انقلاب در جنگ های پی در پی شکست خورده و روحیه خود را از دست داده بودند انسجام، وفاداری و اطاعت از رژیم را در سرکوبی بی رحمانه تظاهرات مردمی تا پایان حفظ کرد. بی گمان در این مقطع از تاریخ ایران، ارتش بهترین دوران خود را سپری می کرد.

### ج) حمایت بین المللی

کمتر کشوری وجود دارد که بتواند خود را از جامعه جهانی بی نیاز ساخته و در روابط بین المللی نقشی نداشته باشد به ویژه کشورهایی که از موقعیت استراتژیک و حساس ژئوپولیتیکی برخوردار



بوده و به صورت بالفعل و یا بالقوه از قدرت های موثر و احیاناً بزرگ جهانی به شمار می رود. روابط خارجی این کشورها نه تنها در تحولات و روند حرکت های سیاسی داخلی آنها موثر است بلکه جهان نیز با علاقه و نگرانی به تحولات داخلی این کشورها چشم می دوزد و حتی با کمک های فکری، اقتصادی و یا احیاناً نظامی به حمایت از قدرت سیاسی آن کشورها یا مخالفان آنها بر می خیزد. کشورهای مورد بررسی ما نیز با داشتن موقعیت استراتژیک مهم و حساس نقش مهمی در روابط بین المللی و منطقه ای داشته و دارند. بدیهی است در قبال تحولات انقلابی این کشورها چه قبل از پیروزی و چه بعد از آن کشورهای دیگر به ویژه همسایگان و اکنش نشان داده به نفع قدرت سیاسی حاکم یا علیه آن موضع می گیرند. بنابراین مسئله و اکنش بین المللی یکی از عوامل مهمی است که باید در بررسی قدرت و توانایی های رژیم سیاسی حاکم در قبل از انقلاب مورد واکاوی قرار گیرد.

## ۱. فرانسه

در قرن هیجدهم بر خوردهای بسیاری در میان کشورهای مختلف به ویژه در اروپا روی داد. جنگ های این قرن به دلایلی که در پی می آید، بسیار پیچیده تر از جنگ های قرن هفدهم است. یک. در قرن هفدهم در زمان لویی چهاردهم فرانسه بر سیاست اروپا چیره بود و مرکز منحصر به فرد سیاست به شمار می رفت اما در قرن هیجدهم کشورهای فرانسه، انگلیس، اتریش و روسیه از نظر قدرت نظامی با هم برابری می کردند و هریک از آنها به طریقی در اندیشه پیشبرد مقاصد و اهداف خود بودند.

دو. در این قرن تعداد بازیگران صحنه بین المللی افزایش یافت و روسیه و پروس نیز به کشورهای فرانسه، اتریش، اسپانیا، انگلیس و هلند افزوده شدند.

سه. در قرن هیجدهم حوزه فعالیت ها، منازعات و همکاری ها از سر حد اروپا گذشت و به سرزمین های شرق اروپا، جنوب شرقی آسیا و آمریکای شمالی کشیده شد.

چهار. رقابت های قبل از قرن هیجدهم میان انگلیس، فرانسه، اتریش و فرانسه ادامه یافت و مناقشات فرانسه و انگلیس حتی از اروپا تجاوز کرد و به جنگ مستعمراتی بدل گردید.

پنج. از آنجا که فرانسه و انگلیس در دو جبهه اروپا و خارج از آن مستعمراتی داشتند در اغلب منازعات کشورهای دیگر نیز دخالت می کردند. که این در واقع مهمترین عامل پیچیدگی امور سیاسی و روابط بین الملل در قرن هیجدهم به شمار می رود.

از جمله این منازعات می توان به جنگ جانشینی سلطنت اتریش و جدال های هفت ساله اشاره کرد که به منازعه بین انگلیسی و فرانسه و اتریش، و اتریش و پروس معروف بود همچنین دولت های دیگر مانند اسپانیا، روسیه، آلمان و هلند به عنوان متحد یکی از دو طرف درگیر در منازعات دخالت می کردند. فرانسه با اینکه قدرت بزرگ اروپا و حتی جهان در قرن هیجدهم به شمار می رفت در سیاست خارجی توفیق نیافت. چنان که بیش تر گفته شد فرانسه در دو جنگ جانشینی

سلطنت لهستان و استقلال امریکا دخالت نمود که در آنها جزایالت «آلزاس» و «لورن» چیزی به دست نیاورد و در عوض نیز مستعمرات وسیع خود را در هندوستان و کانادا از دست داد. گاه فرانسه در یک زمان در دو جنگ نیز شرکت می کرد. برای مثال در سال ۱۷۶۳ هنگامی که سرگرم جنگ جانشینی امپراتوری اتریش و جدال هفت ساله بود با انگلیس دوباره درگیر شد. نتیجه این منازعات که جزو هدر رفتن نیروی فرانسه پیامدی نداشت، خشم و کینه دولت و ملت فرانسه را نسبت به رقبای سیاسی خود به ویژه اتریش و انگلیس به گونه ای برانگیخت که در حمایت از استقلال طلبان امریکا علیه انگلیس به جنگ برخاستند.

اگر از منظر سیاست داخلی اروپا نیز به تاریخ فرانسه بنگریم در خواهیم یافت که در آن روزگار ضعف دولت فرانسه روز به روز آشکارتر می شد و نفوذ سیاسی او کاهش می یافت. این درگیری ها در جریان تحولات انقلاب فرانسه آثار خود را نمایاند. آن گونه که نه تنها هیچ گونه حمایتی از لویی شانزدهم در جنگ با مخالفان داخلی به عمل نیامد، بلکه کشورهایی مانند انگلیس نیز به حمایت از انقلابیان برخاستند. جوج سوم، پادشاه انگلیس این انقلاب را مجازات طبیعی دولت فرانسه می دانست و می گفت بگذارید لویی شانزدهم مکافات مساعدت های خود به شورشیان امریکا را ببیند. از سویی دیگر، تحولات دموکراتیک و برقراری نظام پارلمانی در انگلیس که در قرن هفدهم تحقق یافته بود خود الهام بخش انقلابیان بود و از نظر ایدئولوژیک به انقلابیان فرانسه کمک می کرد به گونه ای که در جریان انقلاب شایع شده بود که محرک بسیاری از انقلابیان دولت انگلیس بود که می خواست از فرانسه به دلیل مساعدت امریکایی ها انتقام بگیرد.

با توجه به آنچه بیان شد در مجموع می توان گفت قدرت سیاسی فرانسه در مصاف با بحران های داخلی از نظر حمایت بین المللی در بدترین وضعیت قرار داشت. لویی شانزدهم نیز برخلاف نزدیکی و خویشاوندی با پادشاهان دیگر نه تنها مورد حمایت قرار نگرفت بلکه سایر دولت های اروپایی به ویژه انگلیس به طور مستقیم یا غیر مستقیم در شعله ورت شدن آتش انقلاب نقش موثری داشتند و دولت فرانسه از این لحاظ نیز مانند شرایط اقتصادی و نظامی در نامناسب ترین موقعیت قرار داشت.

## ۲. روسیه

انقلاب روسیه در شرایطی شکل گرفت و به پیروزی رسید که دنیا در آتش جنگ جهانی اول می سوخت. در این میان شعله های جنگ بیش از همه کشورها دامن روسیه را گرفته بود. در حقیقت سقوط رژیم رومانوف ها بیش از هر چیز نتیجه شکست های خفت باری بود که در جنگ لهستان از آلمانی ها و اتریشی ها نصیب این رژیم شده بود. بنابراین روابط بین المللی هم در این مرحله از تاریخ متأثر از روابط جنگی میان دولت ها بود.

برائز جنگ جهانی اول، روسیه تزاری بیش از همه کشورها خسارت دید و بخش های وسیعی از سرزمین خود را در اروپای شرقی از دست داد و در مرزهای غرب و جنوب نیز درگیر جنگ با

عثمانی ها و آلمانی ها شد. با نمایان شدن اولین شعله های انقلاب دولت های درگیر روسیه به ویژه آلمان از تحولات داخلی روسیه استقبال کرده در صدد حمایت از گروهی برآمدند که معتقد به پایان جنگ بودند. بدین ترتیب «بلشویک ها» مورد حمایت آلمان ها قرار گرفته حتی رهبران آنها از جمله لنین که در سوئیس به سر می بردند تحت حمایت آلمان در قطار در بسته مخفیانه از میان جبهه های جنگ عبور کردند و به روسیه وارد شدند. آلمانی ها از نظر مادی نیز به تبلیغات آنها کمک های بسیاری کردند. نتیجه این حمایت ها آن بود که پس از به قدرت رسیدن بلشویک ها معاهده «برست لیتوفسک» در مارس ۱۹۱۸ به امضا رسید و روسیه از صحنه جنگ جهانی اول خارج گردید و بدین رو اتحاد روسیه و فرانسه از میان رفت.

«منشویک ها» به رهبری کرنسکی گروهی فعال، قوی و مخالف رژیم تزار بودند. اصولاً این گروه به ادامه جنگ با آلمان اعتقاد داشتند و حتی پس از پیروزی انقلاب، جنگ با آلمان را ادامه دادند و کرنسکی در مقام وزیر دفاع، جبهه جنگ را اداره می کرد. بنابراین متحدان روسیه نیز تحولات ضد تزاری روسیه را مخالف منافع خود نمی دیدند و امیدوار بودند تغییر و تحولی مناسب بتواند کارایی دولت روسیه و مدیریت سیاسی و در نتیجه فرماندهی نظامی را تقویت بخشد. از این رو متفقین روسیه به ویژه انگلیس و فرانسه به دلیل درگیری در جنگ و موقعیت جغرافیایی و وجود کشورهای متخاصم میان آنها و روسیه امکان کمک به دولت تزاری روسیه را نداشتند. البته آنها با توجه به سرعت فروری و سقوط ناگهانی رژیم تزاری فرصت چنین کمکی را نیافتند. هر چند بدین کمک تمایلی نیز نداشته در صدد برقراری رابطه با جناح های راست انقلابیان بودند. دولت های متخاصم نیز که از این تحول رضایت داشتند. پس از سقوط حکومت تزاری با حمایت از جناح بلشویک ها سرعت و جهت انقلاب را در جنگ به نفع خود تغییر دادند. بدین ترتیب دولت روسیه تزاری با اینکه در یک اتحادیه نظامی جهانی شرکت داشتند به هنگام برخورد با مشکلات و بروز بحران های انقلابی مانند بوریون ها در فرانسه تنها ماند و نه تنها مورد حمایت و کمک بین المللی قرار نگرفت بلکه جناح های انقلابی توانستند به طرق گوناگون از حمایت بین المللی برخوردار گردند.

### ۳.۱. ایران

کشور ایران به دلیل جایگاه حساس و استراتژیک خود همواره در طول تاریخ خود نقش مهمی در روابط بین المللی ایفا کرده است. تا هنگامی که این کشور به عنوان قدرتی جهانی یا منطقه ای مطرح بود، پادشاهان ایران تعیین کننده و شکل دهنده بسیاری از حوادث جهانی بودند. امپراتوری ایران و روم از دیرباز بزرگترین قدرت های زمان خود قلمداد می شدند اما پس از آنکه ایران جزئی از سرزمین اسلامی شد رقابت ایران روم جای خود را به رقابت دو امپراتوری ایران و عثمانی داد. بی شک این دو امپراتوری در جهان متمدن قرون وسطی، در روابط بین الملل و سیاست جهانی نقش مهمی برعهده داشتند.

با بیداری اروپا و روبه ضعف گذاردن تدریجی امپراتوری های شرقی در قرون جدید و نفوذ استعمارگران اروپایی در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام، فصل جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد. از این زمان ایران نه به عنوان قدرتی بزرگ، بلکه به دلیل موقعیت حساس و استراتژیک و برخورداری از ذخایر عظیم نفت صحنه رقابت قدرت های استعمارگر شد. از یک سو، روسیه تزاری-همسایه شمالی ایران- دسترسی به آب های گرم خلیج فارس و دریای عمان را در نظر داشت که در این خصوص جنگ های خونین و طولانی میان دو کشور روی داد که به جدانشدن ایالات و شهرهای مهمی از ایران انجامید و با معاهدات ننگین گلستان و ترکمن چای مرزهای فعلی میان دو کشور تعیین شد. پس از این جنگ ها، روسیه تزاری و جانشین آن روسیه شوروی به عنوان قدرتی برگ همواره در صدد نفوذ هر چه بیشتر در ایران بود و این نفوذ نه تنها به دلیل موقعیت استراتژیک ایران بلکه به طمع کسب امتیازات مختلف از جمله نفت بود.

از سویی دیگر دولت انگلیس که در قرن نوزدهم دارای مستعمرات وسیع و نیروی دریایی قدرتمندی بود جنوب ایران را تحت نفوذ قرار داد. این نفوذ با کسب امتیازات متعدد از شاهان قاجار تقویت شد که مهمترین آن گرفتن امتیاز اکتشاف، استخراج و بهره برداری از نفت در جنوب ایران بود. افزون بر این ایران در همسایگی هند، مستعمره بزرگ و ارزشمند انگلیس قرار داشت از این رو انگلیس مایل بود از نفوذ سایر قدرت های استعمارگر مانند روسیه و فرانسه در ایران جلوگیری کند تا خطری متوجه هند نشود.

بنابراین ایران در طول دو قرن اخیر تا جنگ جهانی دوم صحنه رقابت و نفوذ دو قدرت بزرگ انگلیس و روسیه بود و حکام ایران آن چنان تحت تاثیر و سلطه این دو قدرت بودند که در زمینه سیاست خارجی و حتی در پاره ای از مسائل داخلی کمتر می توانستند بدون جلب نظر انگلیس و روسیه تصمیم گیری و اقدام کنند.

در سال های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ایران صحنه درگیری و رقابت سه ابر قدرت بود تا اینکه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رهبری آمریکا و با مشارکت فعال انگلیس صورت گرفت و به رقابت ها خاتمه داد و آمریکا توانست بر قدرت سیاسی حاکم بر ایران و در راس آن محمدرضا شاه نفوذ بیشتری بیابد. انگلیس نیز رضایت داد سهمی از امتیازات نفتی خود را به آمریکا واگذار کند و بپذیرد که آمریکا جایگاه برتر و ویژه ای داشته باشد. از این سو روسیه شوروی نیز با توجه به مشکلات داخلی و خارجی خود ناگزیر پذیرفت که ایران در قلمرو نفوذ غرب قرار گیرد. بدین ترتیب ایران به پیمان های نظامی غرب یعنی پیمان سنتو پیوست و رسماً در جرگه بلوک غرب قرار گرفت.

با طرح دکترین نیکسون - کسینجر در اواخر دهه ۱۹۶۰ و انتخاب شاه به عنوان ژاندارم منطقه در حفظ منافع غرب بر اهمیت استراتژیک ایران افزوده شد و میزان نفوذ آمریکا نیز فزونی یافت. از سوی دیگر به دلیل افزایش ناگهانی قیمت نفت و کسب درآمدهای سرشار توسط ایران به عنوان اولین صادرکننده نفت در جهان، چشم طمع کشورهای غربی و شرقی حتی روسیه شوروی و چین به ایران دوخته شد که در رقابت با یکدیگر بدون توجه به ماهیت قدرت سیاسی حاکم

سعی می کردند امتیازات اقتصادی کسب کنند به گونه ای که از این زمان به بعد شاه توانست حمایت بین المللی را جلب نماید و با اعطای امتیازات گوناگون و سودآور به قدرت های بزرگ نوعی توازن مثبت را به نفع حاکمیت برقرار کند و فارغ از مخالفت های خارجی به سرکوب مخالفان داخلی بپردازد.

دولت آمریکا به ریاست کارتر که از جنبش مردم ایران غافلگیر شده بود برخلاف ادعای حمایت از حقوق بشر با تمام توان خود از رژیم شاه حمایت کرد. ارسال کمک های لازم اعم از وسایل سرکوب تظاهرات تامین نفت و سایر نیازمندی های دولت در شرایط اعتصاب و تقویت روحیه شاه با اعزام نماینده ویژه خود (ژنرال هایزر) که به منظور جلوگیری از متلاشی شدن ارتش انجام شد، از جمله حمایت های آمریکا از رژیم به شمار می رفت. دولت روسیه نیز که مانند آمریکا غافلگیر شده بود تنها در ماه آخر حکومت شاه و آن هم در شرایطی که احساس می کرد عمر حکومت وی به آخر رسیده به آهستگی تغییر جهت داد و تنها به انتقاد از وی پرداخت. سایر کشورهای غربی مانند انگلیس نیز به تبع آمریکا تا پایان به حمایت از شاه ادامه دادند. کشورهای اروپایی شرقی و چین نیز از دولت شاه حمایت می کردند. چنان که رهبر دولت چین، هواکوفنگ سه ماه قبل از سقوط شاه در شرایطی که خیابان های تهران صحنه زد و خورد قوای دولتی و مردم بود به عنوان میهمان شاه از ایران دیدن کرد. آخرین برنامه شاه برای مسافت به خارج نیز دعوت رسمی دولت های اروپای شرقی بود که هرگز اجرا نشد. ناگفته نماند حتی دولت های جهان سوم و خاورمیانه از حمایت شاه دریغ نکردند. تنها در این میان دولت لیبی رابطه حسنه ای با شاه نداشت که آن هم با توجه به بعد جغرافیایی نمی توانست نقشی در تحولات ایران داشته باشد.

بدین ترتیب در حالی که رژیم بورژوازی ها در فرانسه و رژیم رومانوف ها در روسیه دچار مشکلات جهانی بوده و در برابر مخالفان و بحران های داخلی از هیچ گونه حمایت بین المللی برخوردار نبودند، رژیم پهلوی در ایران تا آخرین لحظه از حمایت همه جانبه بین المللی پشت گرم بود. همچنین در حالی که انقلابیان فرانسوی و روسی مورد حمایت قدرت های خارجی بودند انقلابیان ایران از هیچ گونه حمایت خارجی برخوردار نبودند.

### ۵) مدیریت سیاسی

در هر نظام سیاسی وجود ابزار قدرت های مادی از جمله قدرت های اقتصادی، نظامی و بین المللی فی نفسه نمی تواند در جهت تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی حاکم کارساز و مفید باشد، بلکه توانایی، مهارت و مدیریت مطلوب در نظام سیاسی است که می تواند در مواقع بحرانی ابزارهای قدرت را از قوه به فعل درآورد به بهترین شکل و در مناسب ترین زمان و مکان مورد استفاده قرار دهد، چنان که در نبردهای نظامی اغلب ثابت شده است که فرماندهی لایق و کارآمد می تواند با کمترین امکانات، تجهیزات و نیرو، بر فرماندهی نالایق و ناتوان و دارای امکانات بسیار پیروز شود.

برای بررسی قدرت و توانایی نظام سیاسی می باید عوامل متور در مدیریت نظام مورد بررسی قرار گیرد که این عوامل بدین قرار است:

۱. توانایی و قابلیت رئیس دولت در تصمیم گیری و اداره نظام سیاسی
  ۲. کارایی ساختار و تشکیلات نظام و روابط حاکم میان راس هرم و افراد تحت فرماندهی و مدیران نظام سیاسی
  ۳. سلامت، صداقت و ایمان نظام اداری حاکم بر نظام سیاسی
  ۴. توانایی های تخصصی و تجربی تصمیم گیرندگان رده های بالا و همچنین مجریان تصمیمات
- با توجه به این عوامل، مدیریت نظام های سیاسی حاکم بر کشورهای فرانسه، روسیه و ایران مورد مطالعه تطبیقی قرار خواهد گرفت تا میان توانایی هریک از آنها در اداره کشور ارزیابی و سنجیده گردد.

### ۱. فرانسه

پادشاهی مستبد در فرانسه از زمان لویی چهاردهم آغاز شد. ماجرای فروندا در سال های ۱۳۶۵-۱۶۱۹ آخرین باری بود که یک منطقه اشرافی علیه حکومت مرکزی دست به اسلحه برد و این امر در حقیقت آخرین تلاشی بود که پیش از انقلاب انجام شد تا منشوری برای محدود کردن استبداد پادشاهی به امضا برسد. شکست این ماجرا سلطنت استبدادی را برای بیش از یک قرن تضمین کرد. فرانسه از این پس مستقیماً تحت حکومت پادشاهی مطلقه اداره می شد. حدود سی نفر مامور مالیاتی مسئولیت جمع آوری مالیات، قضاوت، تنظیم مقررات اقتصادی و تامین نظم داخلی را برعهده داشتند و از سویی امور شهرها نیز تحت نظارت اینان قرار گرفت، اما ادارات و شهرداری های بزرگ همچنان از سوی پادشاه اداره می شد.

از مشخصات قدرت سیاسی فرانسه سلطه و نفوذ امنا یا نظار مالیه بود. این امنا هریک دارای حوزه اجرایی بودند که خود ایالتی بزرگ به شمار می آمد. پایه قدرت و اختیار این امنا در حوزه های آنها به حدی بود که حتی حق تدرک لشکر و پرداخت حقوق افراد قشون را داشتند و می توانستند به میل خود محاکم قضایی تاسیس کرده گاه در موقع احتیاج خود نیز حکم صادر کنند. اینان بزرگترین اشراف قدیمی را نیز برای اطمینان خاطر به کاخ «ورسای» آوردند که این خود نماد نهایی پیروزی استبداد بود. استبداد تحت حکومت لویی چهاردهم حفظ شد ولی ساختار دولتی رژیم سابق همچنان به گونه ای پیچیده باقی ماند. اگرچه قدرت حاکم، فراتر همه چیز بود ساختار ممتاز شوراهای سلطنتی و مامورین مالیاتی نتوانست جانشین نهادهای غیر متمرکز قرون وسطایی مانند شوراهای شهر و دادگاه ها و مجامع نمایندگی گردد و از دیگر سو نیز نتوانست جایگزین سازمان های اداری سلطنتی گذشته همچون پارلمان ها شود. سازمان هایی شبیه دادگاهها و ادارات مهمی که کارشان در حکومت سلطنتی فروش مشاغل به افراد ثروتمند بود. بی شک شوراهای سلطنتی می توانست ساختار سنتی فرانسه را به درستی کنترل کنن

آنکه آنها را منحل نماید. بنابراین استبداد وظایف نداشت ساختار امتیازات اشرافی ایالتی و شورایی را از بین ببرد، ساختاری که وظایف اصلی آن توسط پادشاه از بین رفته یا برعهده خود شاه قرار گرفته بود.

از دوران لویی چهاردهم شاه در تشکیلات دولتی خود شش وزیر داشت: وزیر دادگستری، بازرس کل مالیه، وزیر دربار، وزیر امور خارجه، وزیر جنگ و وزیر بحریه. گفتنی است حقوق هر وزیر ۲۲۶ هزار لیبره بود که معادل ده برابر حقوق وزرای امروز است. این تشکیلات دارای چهار هیئت بود.

۱. شورای دولتی یا شورای عالی که وظیفه آن رسیدگی به امور کلی به ویژه امور خارجه بود.

۲. شورای مالیه

۳. شورای مکاتبات که وظیفه تحقیق مکاتبات و اخبار نظار ولایت را عهده دار بود

۴. شورای دیوانی که وظایف شورای دولتی در عصر حاضر و وظایف دیوانی تمیز را که رسیدگی به امور اداری و قضایی بود برعهده داشت

حکومت مرکزی شامل وزرا و هیئت های چهارگانه بود که همه امور از آنها صادر می شد. در فرانسه قرن هیجدهم قدرت سیاسی اصلی و قدرت تعیین برنامه ها و سیاست ها بیش از آنکه اختیار اشراف زادگان باشد در دست استعدادهای درباری بود. تقریباً همه قدرت مدیریت در دست اشراف دیوانی بود که یک نوع دیوان سالاری موروثی، وظیفه شناس و توانا را تشکیل می دادند. نظام سیاسی فرانسه در دوران حکومت لویی پانزدهم و شانزدهم از حیث مدیریت در بدترین وضع قرار داشت. فساد مالی، شهوت رانی، عیش و نوش و بی بند و باری در حد وسیعی توسعه یافته بود و حتی وقتی افرادی مانند لاس، تورگو و نکر می خواستند اوضاع مالی کشور را به سامان کنند با مخالفت درباریان مواجه می شدند.

ناکارایی قدرت سیاسی در این مثال هویداست: می گویند لویی در سفر به ایالات مشاهده کرد سقف تالار شهرداری یا ساختمانی که در آن از او پذیرایی می شد چکه می کند او با دیدن آن گفته بود: «آه! اگر من تنها یک وزیر بودم می دادم این رخنه را ببندند.» به گفته برنتون، حکومتی که چنین داستانی در آن گفته می شود شاید استبدادی باشد ولی بی شک ناکاراترین دولت به شمار می رود.

فساد و تباهی، اسراف و تبذیر، دزدی و ولخرجی در دربار شاه تحمل ناپذیر بود. برای مثال، دختر دو ساله هشتاد نفر خدمه داشت که این در مقایسه با درباریان دیگر بسیار اندک بود، چنان که مرسی آرژانتو سفیر دولت اتریش در این باب می نویسد:

ملازمان، دختر شاه خیلی قلیل اند و مخصوصاً شاه منع کرده است از اینکه عده کثیری در خدمت دخترش باشند تا غرور در وی راه نیابد و به قناعت و سادگی عادت کند.

آنچه گفته آمد خلاصه ای بود از وضع فضاحت بار مدیریت سیاسی در دوران لویی پانزدهم و شانزدهم که نمودار ضعف آشکار قدرت سیاسی در اداره جامعه فرانسه در قرن هیجدهم است.

## ۲. روسیه

بررسی تشکیلات سیاسی و اجتماعی روسیه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نشان می‌دهد اوضاع این دوران با قرون پیشین تفاوتی نکرده بود. بدین بیان که پادشاه مستبدی حاکم بود که قدرتش را ناشی از خویش یا احیاناً ناشی از خدا می‌دانست که مستقیماً به او تفویض کرده است. بنابراین او فرمانروای مطلق و بدون بازخواست و حاکم بر جان و مال و آزادی رعایا بود که با احکام و اوامر سلطنت می‌کرد.

در اداره امور مملکت، شورای امپراتوری، سنا و وزرا بودند که امپراتور را یاری می‌کردند. شورای امپراتوری که شورای دولتی ساده‌ای بیش نبود، امور دولتی را تنظیم و اداره می‌کرد. صدراعظم که امور خارجی را نیز برعهده داشت به منزله رئیس الوزرا بود و سرانجام سازمان پلیسی مقتدری به نام «سازمان سری» نیز وجود داشت که در واقع از عناصر مهم استبداد امپراتوری به شمار می‌رفت تا جایی که در ورود به هر جا آزاد بود و فراتر از همه قوانین قرار داشت و بدین رو، مردم از کلیه حقوق سیاسی محروم بودند و آزادی مطبوعات، اجتماعات و تشکیل مجامع وجود نداشت و هر گونه نمایش افکار عمومی ممنوع بود.

امپراتوری روسیه به ایالات و ولایت تقسیم می‌شد و اداره هر ولایت را مامورانی در دست داشتند که هیئت اداری نامیده می‌شدند و چون مظهر تزار بودند، خود نیز در قلمرو فرمانروایی به استبداد رفتار می‌کردند آن گونه که در سهل انگاری، رشوه خواری و خشونت با زیردستان از یکدیگر سبقت می‌جستند.

شکست منچوری در ابتدای قرن بیستم مانند شکست کریمه آثاری از خود بر جای نهاد چنان که به گفته یکی از روس‌ها، فتوحات ژاپن سبب ظهور اصلاحات آزادی خواهانه و برقراری حکومت نمایندگی در روسیه گردید. موافقت‌های تزار با آزادی خواهان نتیجه نهضت بزرگ و به شدت انقلابی بود که در پی شکست‌های اولیه روسیه پدیدار گشت. اگرچه در همه جا توده‌های کارگر و حزب سوسیالیست که در ۱۸۹۸ تشکیل یافت موسسه این نهضت‌ها بودند، روشنفکران و دانشجویان و طبقات متوسط نیز در آن شرکت داشتند. در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ کارگران پترزبورگ با خانواده‌های خود به زیر پنجره کاخ امپراتور رفته بودند و درخواست حمایت می‌کردند. این اعتراض به تیراندازی و کشتار عده‌ای منجر گردید و البته درگیری‌های خونین دیگری نیز در سراسر روسیه در همان زمان روی داد.

در جریان بحران انقلابی ۱۹۰۵ حکومت تزار مجبور شد براساس بیانیه ۳۰ اکتبر یک سلسله آزادی‌ها (مانند آزادی اجتماعات، مطبوعات و اعتصاب) را اعطا کند و مجلسی ملی نیز به نام دومای امپراتوری تشکیل دهد. از اختیارات مجلس ملی می‌توان به تصویب بودجه، مشاوره در لوائح قانونی که وزرا تهیه و تقدیم می‌کردند و حتی استیضاح ماموران دولتی اشاره کرد. قانون انتخابات به هر کس که ۲۵ سال داشت و مبلغ معینی هم مالیات می‌پرداخت حق انتخاب کردن می‌داد. انتخاب کنندگان براساس میزان مالیاتشان دسته بندی می‌شدند و مجلس مزبور



نیز از نمایندگان مالکان و صاحبان کارخانجات تشکیل می گردند. در مقابل این مجلس، شورای امپراتوری قرار داشت که نیمی از اعضای آن را تزار و نیم دیگر را انجمن های ولایتی انتخاب میکردند. این شورا در واقع مجلس اعیان بود که باید قوانین مصوبه دوما را بپذیرد یا رد کند. از آنجا که نصف اعضای مجلس را تزار انتخاب می کرد، این مجلس می توانست کلیه پیشنهادهای دوما را رد کند ضمن آنکه ماده ۸۷ قانون اساسی به تزار اجازه می داد در فاصله جلسات دوما فرمان هایی را صادر کند که ارزش قانونی داشت.

از ضعف های مهم قدرت سیاسی روسیه، ویژگی های فردی آخرین تزار بود. او فردی ابله و کم سواد و منزوی از جامعه بود که تنها با شماری اندک از نظامیان و بورکرات ها ارتباط داشت. وی به شدت تحت تاثیر روحیه تحمیلی پدرش بود و عموهای متعدّدش نیز بود و به همین رو فرد مناسبی برای پادشاهی نبود. از این سو درباریان متملق نیز بر او چیره بودند و هیچ کس جرئت نداشت از ایشان انتقاد کند. در این میان شخصی حیلہ گر، فرومایه و مغرور به نام گریگوری راسپوتین محبوب ترین شخص مورد اعتماد و علاقه تزار گردید و بدین طریق بر تزار نیز مسلط شد. راسپوتین دهقانی فقیر بود که به خاطر سرقت چند اسب گرفتار شد از این رو تصمیم گرفت خود را به کسوت روحانی در آورد و به صورت مرتاضی روحانی با دریافت اعانه مذهبی زندگی کند، او بدین وسیله شهرت یافت تا اینکه آوازه اش به دربار سلطنتی نیز رسید و اتفاقاً در همین زمان پسر تزار تزارینا نیز علیل و بیمار بود. راسپوتین توانست به ملکه بقبولاند که او خواهد توانست پسر بیمار و علیل او را معالجه کند. بدین ترتیب اقبال بدو روی کرد و خیلی زود بر تزار و همسرش چیره شد تا جایی که حقوق و مزایای هنگفتی نیز برای او تعیین گردید. پس از این زندگی اش پر از تباهی و فساد شد رشوه های هنگفت گرفت و بدین ترتیب توانست چند سالی را به همین گونه بگذراند.

اشرافیت افزون بر دربار، بر تارک نظام اجتماعی نیز جای گرفته بود و با تکیه بر افتخارات اجتماعی، ارتقا به مقامات بالا را بر روی استعداد های طبقه پایین تر بسته بود. این طبقه ممتاز از منظر کسانی که از بیرون بدان می نگرستند مقبول نبود چرا که بسیاری از اعضای این طبقه به شدت فخر فروش، نامصمم، خودبین، تهی مغز و راحت طلب بودند.

شاید نه در اثر جنگ، ولی بی گمان هم زمان با آن، شخص تزار به دلیل نفوذ راسپوتین روحیات خاصی یافت آن سان که نه تنها از عناصر اصلی نظامی و بوروکراتیک خود کناره گرفت بلکه حتی بخشی از خانواده سلطنتی را که این روحیات را احساس می کردند و آینده خوشی را برای امپراتوری پیش بینی نمی کردند رها نمود.

حاکمیت استبدادی تزار، بی کفایتی و ضعف مدیریت او و نفوذ همسرش و راسپوتین دلایل عمده ضعف قدرت سیاسی در اداره امپراتوری روسیه بود ضعف هایی که سبب شد گروه های سیاسی اجتماعی بتوانند نیروهای جوان و صاحب درایت را به خود جلب کرده از اطاعت قدرت سیاسی منصرف کنند و در نتیجه حکومت را از داشتن چنین نیروها و استعدادهایی محروم نمایند.

سرانجام قدرت اجتماعی با توجه به سایر ضعف های نظام سیاسی توانست زمینه را برای فرو ریختن همه جانبه آن فراهم کند.

### ۳. ایران

از سال ۱۲۸۵ شمسی با قیام مردم، نظام سیاسی ایران از پادشاهی مطلقه به سلطنت مشروطه بدل گردید. طبق قانون اساسی و متمم آن که به تصویب مجلس موسسان، رسیده بود پادشاه مقامی غیر مسئول بود و نخست وزیر مسئولیت اجرایی کشور را بر عهده داشت که با رای نمایندگان مجلس تعیین می شد. قوه مقننه دارای دو مجلس شورا و سنا بود که نیمی از اعضای مجلس سنا را شاه منصوب می کرد و دیگر اعضای این مجلس و تمام نمایندگان مجلس شورای ملی را نیز مردم انتخاب می کردند. از این سو، می بایست هیئتی از مراجع دینی بر مصوبات مجلس نظارت می کرد تا آنها با موازین شرعی مغایرت نداشته باشد، اما این امر هرگز عملی نشد.

قانون اساسی ایران که از قوانین اساسی کشورهای اروپایی به ویژه بلژیک و فرانسه بر گرفته شده بود، تحت تاثیر انقلاب فرانسه و تحولات سیاسی اروپا تنظیم گردید. این قانون برای تفویض سلطنت از قاجار به پهلوی و افزایش اختیارات شاه در انحلال مجلس، چندین بار از سوی مجلس موسسان فرمایشی اصلاح شد ولی چارچوب آن تا پایان حکومت شاه حفظ گردید.

بدین ترتیب پادشاهان ایران که به حکومت مطلقه دعوت کرده بودند به ندرت تحدید اختیارات و مسئولیت های خود را می پذیرفتند، این قانون که مظفرالدین شاه آن را مضاء کرده بود به دست محمدعلی شاه نقض گردید و سپس مجلس به توپ بسته شد و بدین سان دوره دوازده ساله استبداد صغیر آغاز گردید و اما با قیام مجدد مردم، محمدعلی شاه فراری شد و فرزندش احمدشاه به سلطنت رسید. با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان با همکاری و طراحی انگلیسی ها انجام شده بود دیگر بار دوره ای طولانی از دیکتاتوری مطلقه فردی بر کشور حاکم گردید. رضاخان که تصمیم گیرنده مطلق بود با خشونت و بی رحمتی هر صدایی را در گلو خفه می کرد. در این دوران اگرچه ظاهراً مجلس تشکیل می شد و قانون اساسی رعایت می گردید قوای مقننه، مجریه و قضاییه در عمل هیچ اختیاری از خود نداشتند.

از سوم شهریور ۱۳۲۰ در جریان جنگ جهانی دوم، کشور ایران توسط قوای متفقین اشغال گردید و رضاخان از سلطنت عزل و به خارج از کشور تبعید شد و فرزند ارشد بیست ساله اش محمدرضا به جای وی نشست و به عنوان پادشاه مشروطه سوگند یاد کرد.

محمدرضا، جوانی ضعیف النفس بود، هرچند پدرش می کوشید تا از او فردی قدرتمند و با روحیه نظامی بسازد. از این رو، وی تا مدت ها متأثر از روحیه پدرش بود. با توجه به تالطم های سیاسی کشور پس از سقوط رضاخان و نفوذ و رقابت قدرت های استعماری روس، انگلیسی و آمریکا، محمدرضا بیش از دوازده سال برای تحکیم موقعیت خود و دربار تلاش کرد تا اینکه

کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که شاه آن را قیام ملت خواند به این دوره خاتمه داد. او توانست همه مخالفان را سرکوب و از صحنه سیاسی خارج کند و مدت ۲۵ سال دیگر بار دیکتاتوری مطلقه را بر ایران حاکم نماید. وی از قانون اساسی و متمم آن، همچنین قوانین دیگر تنها ظاهر آن را حفظ کرد تا شخص شاه در حقیقت تصمیم گیرنده برنامه ریز و ناظر بر اجرای تصمیمات باشد.

محمدرضا شاه در نظام سیاسی خود تنها به افرادی تکیه می کرد که از وفاداری کامل آنها مطمئن بود. او نه تنها از افراد قدرتمند و مستقل نفرت داشت بلکه حتی به مجرد آنکه در می یافت فردی صاحب مقام به نوعی دارای قدرت مستقل شده و یا احیاناً در تصمیم گیری به استقلال رسیده بی درنگ او را از مقامش عزل می کرد و بدین ترتیب نمی گذاشت در داخل نظام سیاسی کشور زمینه لازم برای رشد چنین افرادی ایجاد شود.

او از نخست وزیران قوی نیز نفرت و وحشت داشت چنان که در طول چهارده ساله تحکیم قدرت به کسانی همچون قوام السلطنه، رزم آرا، مصدق و زاهدی بدین بود و دیگر هیچ گاه اجازه نداد چنین افرادی وارد نظام سیاسی شوند و رشد نمایند. در این میان تنها نخست وزیری که به روحیه شاه به خوبی پی برد و دقیقاً مطابق میل او رفتار می کرد و توانست پس از مشروطه طولانی ترین مدت نخست وزیری را داشته باشد امیرعباس هویدا بود که نزدیک به سیزده سال در این منصب باقی ماند.

پس از شاه باید از نفوذ در بایان در نهادهای کشور به ویژه ارگان های اقتصادی یاد کرد. خانواده و اقوام شاه هر یک برای خود حوزه فعالیت خاص و همچنین منصب های تشریفاتی و افتخاری ایجاد کرده بودند و در امور اقتصادی نیز با اعمال نفوذ، درآمدهای سرشاری نصیب خود می کردند ولی عموماً در امور سیاسی دخالت نداشتند و با شاه به معارضه بر نمی خاستند. در این میان اشراف، خواهر دوقلوی شاه را باید مستثنا نمود. او که زنی جسور و شرور بود نه تنها در امور اقتصادی و کسب درآمد به ویژه قاچاق مواد مخدر فعالیت داشت و شهرت بین المللی نیز یافته بود، بلکه در امور سیاسی نیز دخالت می کرد چنان که کودتای ۲۸ مرداد در پی تماس های وی با سازمان اطلاعات آمریکا، سیاحت ریزی و اجرا شد. نفوذ اشرف بر محمدرضا نیز در خور توجه بود و او تحت تاثیر جسارت خواهرش قرار داشت. اما با این همه، اشرف نه تنها به معاوضه با برادرش بر نمی خواست، بلکه سعی می کرد هر چه بیشتر جایگاه او را تحکیم بخشد و خود نیز با داشتن عناوینی چون: رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل یا ریاست کمیسیون حقوق بشر جاه طلبی هایش را ارضا کند. چکیده سخن اینکه شاه به عنوان قدرت مطلقه هیچ گاه معارضی نداشت و همه صاحبان قدرت، یا سرکوب شده و یا در خدمت قدرت سیاسی قرار می گرفتند.

پایه های سیاست شاه بر سه اصل استوار بود: اصولی که مرزهای تصمیمات روزمره را معین می داشت و همه سیاست ها و اقدامات بر مبنای آنها مورد بررسی و قضاوت قرار می گرفت:

۱. حفظ و تقویت قدرت شخصی و دربار که اساسی ترین مسئله برای شاه به شمار می آمد
۲. دنبال کردن سیاست هایی که دوام و بقای نهاد سلطنت را تضمین و تامین می کرد
۳. ایجاد و تحکیم دولتی قدرتمند برای شاه

شاه نه تنها راسا تصمیمات اساسی را اتخاذ می کرد بلکه حد و حدود تصمیم گیری های مقامات دولتی را نیز معین می نمود و در پاره ای از موارد تصمیمات جزئی نیز می گرفت مانند انتصاب مقامات پایین در فرمانداری ها و یا در ارتش. او همچنین در مسائلی همچون جاده سازی، توسعه دانشگاه ها، ساختن کارخانجات، تعیین سوبسید و فروش اراضی تصمیم گیری می کرد و برای اجرا ابلاغ می نمود. در مسائل مربوط به ارتش این امر مشهودتر بود آن گونه که حتی در مواردی مانند مرخصی افسران یا اعزام کارآموزان به خارج از کشور نیز خود تصمیم می گرفت.

بدین ترتیب اگر در داخل نظام سیاسی ایران رقابتی وجود داشت تنها در محدوده اجرای سیاست های شاه بود. کادرهای دولتی - اعم از نظامی و غیر نظامی، برای جلب توجه بیشتر شاه و کسب مقام بالاتر با یکدیگر رقابت می کردند و ساختار نظام به گونه ای تنظیم شده بود که نه تنها این مقامات نمی توانستند خارج از محدوده سیاست های تعیین شده گام بردارند بلکه با توجه به وجود پلیس مخفی و بی اعتمادی دولتمردان به یکدیگر، امکان تجمع و تشکل میان آنها نیز وجود نداشت. برای مثال، شاه فرماندهان نظامی ارتش را با هم ملاقات نمی کرد بلکه آنها را به تنهایی می دید و هریک را جاسوس دیگری قرار می داد. از دیگر سو تربیت آنها به گونه ای بود که جز اطاعت از دستورهای شاه کار دیگری نیاموخته بودند.

از این رو، هنگامی که شاه کشور را برای آخرین بار ترک گفت، آنان همچون یتیمانی بودند که قدرت اندیشیدن و قبول مسئولیت را نداشتند و به همین دلیل انتخاب فرماندهی از میان آنها ناممکن شده بود.

ژنرال هایزر که برای حفظ انسجام ارتش و برنامه ریزی برای کودتا به ایران آمده بودند از وابستگی شدید سران ارتش به شاه به شدت متعجب بود.

این نظام در فساد اخلاقی، استبداد، دزدی و تبعیض، با نظام های سیاسی فرانسه و روسیه تشابه بسیار داشت. برای مثال اغلب مناصب دولتی صرف نظر از شرط وفاداری به نظام، قیمت معینی داشت که به ترتیب سلسله مراتب می بایست پرداخت می شد و قهراً هر که به آن مقام می رسید، بیش از آنچه پرداخته بود، از مردم وصول می کرد. خلاصه اینکه قدرت سیاسی ایران بر پایه حاکمیت مطلق شاه و اطاعت از او بود که همه می بایست تحت لوای او می بودند.

### جمع بندی

با بررسی و مقایسه اجمالی نظام های سیاسی سه کشور فرانسه، روسیه و ایران در قبل از پیروزی انقلاب در می یابیم که میان وضعیت دو نظام سیاسی در فرانسه و روسیه تشابه بسیاری وجود دارد. این تشابه ناشی از وجود ضعف شدید هر دو رژیم سیاسی بورژون ها و رومانوف ها در ابعاد

چهارگانه اقتصادی، نظامی، بین‌المللی و سیاسی در پیش از انقلاب است. به گونه‌ای که پایه‌های این دو نظام آن چنان سست و متزلزل شده بودند که خود محکوم به سقوط بوده و برای براندازی آنها به قدرت‌چندانی نیاز نبود. تشابه این دو رژیم به قدری زیاد است که گویی تاریخ بی‌هیچ کم و کاست در این دو کشور تکرار شده است.

این در حالی است که نظام سیاسی ایران در قبل از انقلاب نه تنها در مقایسه با دو نظام دیگر از وضعیت مطلوبی در هر چهار زمینه برخوردار بود، بلکه در مقایسه با تاریخ گذشته خود نیز در بهترین موقعیت قرار داشت. آن گونه که هرگز گمان نمی‌رفت رژیم سیاسی ایران با بحران انقلابی روبه‌رو گردد. بر همین اساس بود که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا چهار ماه قبل از انقلاب پیش‌بینی کرده بودند که ایران نه تنها در وضعیت انقلابی، بلکه در وضعیت قبل از انقلاب هم نیست و دست کم برای ده سال رژیم شاه تثبیت شده است.

حال پرسیدنی است برخلاف موقعیت مستحکم رژیم شاه و عدم تشابه با رژیم‌های فرانسه و روسیه چه عللی سبب شد که رژیم ایران در اوج قدرت و استحکام به زیر افکنده شود و در مقابل چشمان حیرت زده همه تحلیل‌گران سیاسی و تاریخ‌نگاران، انقلاب به پیروزی رسد؟

بدیهی است که برای براندازی چنین نظام قدرتمندی، ابزاری قوی لازم بود که بتواند با توانایی‌های چنین نظامی مقابله و نظام سیاسی را از قدرت ساقط نماید. از این رو بی‌شک قدرت اجتماعی که به معارضه با رژیم برخاسته بود، برای رسیدن به پیروزی توانایی بسیاری داشته است. بررسی و مقایسه قدرت‌های اجتماعی معارض در سه انقلاب مورد نظر که در بخش بعد بدان می‌پردازیم به خوبی می‌تواند روش‌گر این امر باشد.

کشور	مقایسه اقتصادی	مقایسه نظامی	مقایسه بین-المللی	مقایسه سیاسی
فرانسه	خزانه تهی، قحطی، بدهی زیاد، کمبود شدید درآمد هزینه زیاد دربار و جنگ های بی حاصل	شکست های متعدد در هفت ساله به مدت ۲۸ سال، سرخوردگی نظامیان و افسران، بی کفایتی فرماندهان و وابستگی افسران به گروه های انقلابی بورژوا	عدم حمایت بین المللی در قبال بحران و خوشحالی انگلیس از وجود بحران در دولت فرانسه، تقسیم لهستان بین روسیه و اتریش و خوشحالی از مشکلات فرانسه	بی لیاقتی و بی کفایتی پادشاه، نفوذ شدید ملکه و ضعف او در امور، حاکمیت استبدادی و وجود فساد، فحشا، دزدی، اسراف و ولخرجی در دربار
روسیه	خزانه تهی، قحطی و کمبود نان به خاطر جنگ، کمبود درآمد و هزینه های زیاد جنگ جهانی اول و بدهی های زیاد داخلی و خارجی	شکست های متعدد در جنگ ۱۹۰۵ با ژاپن و جنگ جهانی اول با آلمان به ویژه در جبهه لهستان، ناتوانایی تزار در فرماندهی جبهه های جنگ و نیز شورش سربازان پادگان پتروگراد و پیوستن به تظاهرکنندگان شورشیان	عدم حمایت بین المللی به دلیل دشمنی با آلمانی ها و اشتغال کشورهای فرانسه و انگلیس به جنگ عدم امکان برای کمک به روسیه و حتی عدم تمایل به این کار، انزوای بین المللی امریکا	بی لیاقتی و بی کفایتی پادشاه، نفوذ ملکه و نفوذ شدید راسپوتین در نظام سیاسی، حاکمیت استبدادی وجود فساد، فحشا، دزدی، اسراف در دربار و نیز ناتوانی نظام سیاسی در برخورد با بحران
ایران	وجود ذخایر کافی در خزانه، فراوانی ارزاق و مواد غذایی از طریق واردات، افزایش قیمت نفت و نیز اعطای وام های کلان به کشورهای مختلف جهان	داشتن ارتشی قوی و مجهز به پیشرفته ترین سلاح های نظامی، وفاداری کامل به نظام سیاسی تا آخرین روزها و نیز مقاومت و برخورد خونین در مقابله با گروه های مردمی در دوران بحران	حمایت کامل و همه جانبه بین المللی از رژیم ایران برخلاف وجود نظام دو قطبی و رقابت میان شرق غرب	توانایی شاه در حذف مخالفان و ایجاد سیستم و نظامی متکی به خود حاکمیت استبدادی و نیز وجود فحشا، دزدی، اسراف و ولخرجی در دربار و کل نظام سیاسی





شرط اساسی پیروزی انقلابیان بر همه مشکلات سیاسی-اجتماعی پیش گفته و مخالفت های داخل و خارجی تنها حفظ و حدت و یکپارچگی در سه رکن اساسی انقلاب است. هرچقدر رهبری انقلاب مقبولیت داشته باشد و کفایت بیشتری از خود نشان دهد و هرچه گروه های اجتماعی سهیم در پیروزی در تداوم آن بکوشند و گروه های بیشتری را جذب نمایند و از سوی هرچه ایدئولوژی انقلاب نیز فراگیرتر و پاسخگوی ابعاد گسترده تری از زندگی جامعه انقلابی باشد موفقیت و تداوم انقلاب نیز بیشتر تضمین خواهد شد.



بعد از مطالعه، این جزوه را به دست دیگر هم جبهه‌ای‌ها برسانید!  
همچنین می‌توانید فایل جزوات را از پایگاه اینترنتی قرارگاه شهید باقری  
(q-b.ir) دریافت و به نام تشکل خودتان چاپ کنید.

